

۵۷۲۴

شماره ثبت کتاب ۸۱۱۷

۶۱۲۳۴

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: کسب الیهما

مؤلف: ذرور مخاین صنع

موضوع: ...

شماره ثبت کتاب: ۷۵۵۸

۱۳۸۲

بازدید شد

۴-
۱۳۸۷/۹/۲۶
اسکن شد

بازرسی شد
۳۷ - ۴۸

کسی را طاعت در وقت نماز
در خانه و خار طاعت
ندارد ضرب در می
بیش از ناریا

کلی «فهرست شده»
۵۵۸۹

کلی «فهرست شده»
۵۵۶۴



کتابخانه مجلس شورای اسلامی
۵۷۲۴

شماره ثبت کتاب
۸۱۰۷
۶۱۴۳۴

بازدید شد
۱۳۸۲

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: کسب الیه
مؤلف: نوروزخان بن علی
موضوع: ...

شماره قفسه
۱۸۸۳
۳۹۵۹

اسکن شد
۱۳۸۷/۹/۲۶

بازرسی شد
۳۷ - ۳۷

کسی که اینقدر قرصه کند
دیو خازن و فاطمه
ساز ضرب درش
بیش از ناریا

خطی - فهرست شده
۸۵۸۹

خطی - فهرست شده
۵۵۶۸

۲۵

داده بدین فرزند خود در ماه ذی قعدة سن ۱۲۹۶

دو قلم بر سر زار
دو قلم بر سر زار
دو قلم بر سر زار
دو قلم بر سر زار

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي خلق الانسان و اعلم عليه حواد السان لا
اقطاع حقايق المعاني و وقايق النبيا و علمه الاسماء
وسنة للقران و ذلعة للايمان و طريقة للاعلام
الحو و افي نبيا و الصلوة و سلام على سيدنا انسان و مركز
دائرة الامكان الله لا يظن باطراء الملايح الله
اقصان و لا باذراء القادح

۱۵۸۹

سیم از عطا با و رجه نفقه ابرو و عیال است و آن نیز بطریق دیگری در کتب و قصه مطورا
از جمله واجبات و ثواب آن مجدد و احصای حضرت پیغمبر فرمود که هر که سعی کند در
تخصیص نفقه عیالش بیشتر کند که در راه خدا جهاد کند و فرمود پاره از کتفان است
که هیچ چیز کفاره آن نمیگردد مگر اهتمام در طلب معاش و فرمود هر که راسته و صبر باشد
و خرج ایشان را بکشد و با ایشان نیکی کند تا بزرگ شوند خدا بر او بهشت را نازل
میکرد اندر مردیست که روزی جناب سالت مآب بخانه سید او گیا، آمد دید خفرت
نشسته است و عدس پاک میکند و سیده ایشان در پیشش دیکه نشسته است حضرت رسول
فرمود بشنوا ابو الحسن فرمود که هر کس که با کسی را خدا امر کرده است که هیچ مرد نیست که در خانه
آمدن زن کند و یا را نماید مگر آنکه خدا با او میدهد بعضی هر مؤمنی که در بدن او است
عبادت یک روز که روز آن را روز بکشد و شب آن را بعبادت بسر برد عطا کند از ثواب
با و مثل آنچه بصبارین داد که داد پیغمبر یعقوب و در آن شد یا علی هر که در خانه خود
مشغول خدمت عیال شود و مضایقه کند خدا اسم او را در دفتر سید امیر نوید و در
هر روز و شبی ثواب هزار سید از برابر او ثابت میکند و هر قدم که بر میدارد ثواب
حج و عمره با او میدهد و بعد هر کی که در بدن او است شهر در بهشت با عطا میفرماید
یا علی یک ساعت در خدمت خانه بهتر است از عبادت هزار سال و هزار حج و هزار عمره
و هزار بنده که آزاد کند و هزار مرتبه جهاد و عبادت هزار مرتبه و هزار نماز جمعه
و هزار تسبیح چهارده و سیه کردن هزار کر سنه پوشیدن هزار برهنه در روانه

سافس هزار لیب در راه ضرا و بهتر است از انکه توریست و نجید و زبور و قرآن را
تلاوت کند و هزار اسیر را آزاد کند و هزار شتر که بمب لکین بدهد و از دنیا بیرون نرود
مگر اینکه جان خود را در بهشت به پلند سازد یا زدهم هزار سبحان اعظم ^{در هر روز} ۱۲۹



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

المحمد لله الذي توحد بالوحدانية وتفرّد بالالهية الواحد
الذي نزهه عن مشابحة الاعداد والاحد الذي قدس عن مشاكلة
الاشياء والانداد لا ثاني له في الوجود ولا ثاني له في المحو
فكل واحد غير اثنين وكل واحد سواء زوجان ومن قال انه
ثالث ثلاثة فقد وقع في هاروية الشرك والمخذلان استوى
برحانته على العرش الذي ذا اربعة اركان وزينه بالخمسة
الطاهرة الذين هم امناة الرحمن وخلق الارض والسموات في
سنة ايام وصيرها سبعة اشداً مخفولة من تطرق جواسيس
الشیطان وجعل حلة العرش ثمانية لاسرار يعرفها اهل التو
حيد والعرفان ومن على الخلاء من بعد الخمسة الطاهرة بالثعثة
الزكية الهادية المهديّة اركان التوحيد والايمان واختار
لاقامة عزاء حبيبته وقبيله سيد الشهداء وسند الاصفياء
وخامس اصحاب الكساء العشرة الاولى من شهر محرّم الحرام وجعل
في

في تربته فضائل الجليلية والمناقب الكثيرة ثلاث عشرة كاملة فضيلة
لاهل الاسلام والصلوة والسلام على محمد وآله الذين هم حقايق
الركن والمقام وبواطن الحج والاحرام سيما على سبطه سيدنا العظمى
والبعيد عن الاوطان المذبوح بالسيف والسنان القليل بظهور
الكوفان غريب العراقين المعصر الخدين المقطوع الودجين
الشهيد الظان لدى النصرين الصابرين عند قتل الولدين مولينا
وشفيح ذنوبنا ابي عبد الله الحسين ولغنه الله على اعداؤه ومقاتليه
ومعاندويه بعدد ذرات العالمين **اما بعد**
جون ابن ذرة بمقدار وعاصي تبه سرور زكار المتكسب بغضبان
المملكت الغنى نوروز علي ابن حاجي محمد باقر البسطامي مدتها بود
كه آرزوي ابن داشتم كه وجيزه شريفه كه مشتمل برده مجلس
باشد بجهت ده ووزاقل محرم الحرام تاليف نمايم كه هر مجلس آن
قابل ابن باشد كه در چندین مجالس كنجيد شود تا اينكه در سینه
د و ايام عاشورا اشتغال بذكر مصائب سيد الشهداء ورحي
وسروح العالمين له القدا داشتيم و چون آن پيروه زالى كه در بازار
مصر سر كشته حضرت يوسف صدوق كشته و چند كلافه و سبانيا
رشته بود در بازار مناقب و مصائب آن يوسف مصر ولايت

وامامت که هزار هزار یوسف صدیق از اشعه جان کسب
ضیا و بها نموده بود سرگشته بودم در آن اوان موقوف باین
توفیق عظمی و عطیة کبری شده شروع در تالیف این وجیزه
شریفه نموده مشتمل بر ده باب بعد آیام عاشورا نمودم چون
خصال صدوق علیه الرحمة در هر بابی از باب اول تا دهم
اخبار مختلفه نقل نموده که غالباً یکبار از آن اخبار و خیل
در ذکر مصیبت سیدنا محمد و صدیق حنین و منی و انا
من حسین و روحی و روح العالمین که الفدا بوده باشد و چون
مقصود این بود که در این ده روز عاشورا این وجیزه شریفه
تمام شود بنقصیل جمیع آن اخبار نیز و اختتم و از هر بابی چند
حدیث از بطریق تفصیل و باقیو بطریق اجمال بوسیل هر
بیان نمودم تا اینکه زمان و فاتح بر آن نمایده و قاطبه و عاظم
و ذاکرین را رغبتی در اسنساخ آن باشد بلکه هر ذاکر این
وجیزه شریفه چون صحیفه در جیب و بغل باشد که غالباً از
مطالعه آن مستفیض و بهره و رو کام یاب شوند و از توکل
باین وجیزه شریفه عنوان ذکر مصائب از دست نداده هر قسیمی
که اراده نمایند قادر بر ادای آن باشند و هر گاه خداوند عالم
اعانت

اعانت نماید تفصیل فهرست این وجیزه شریفه را در کتاب
دیگر ذکر خواهم نمود و مستحق نمودم بوسیلة النجاة امید یابم
که باعث نجات دنیا و آخرت این عاصی گردد و باعث اعتبار
این بی مقدار شود **باب اول در بیان ذکر اخبار این**
باب است باینصورت است که در عالم امکان بجلوه درآمد که
همه سلسله ممکنات چشم امید نجات بار دارند و بیکت محبت حقیقی
قطع علاقه از جمیع ماسوی الله نمود و آنچه دامالکت بود همه را در
پناه رضا خدا و محبت خداوند علی اعلا بذل نمود و محبوب همه
علامت و بمقتضی دعا سرور معرفه که آنرا در بدو کاه خالق اکبر
عرض مینماید که **الهی انت الذی ازلت الاعیاء عن قلوبنا حبنا**
کلت حتی لم یحبوا سواک ولم یلجوا الی غیرک ان محبت حقیقی و
مشاق واقعی در مراتب محبت و داد خداوند باقی چنان فانی
گردید که از همه چیز گذشت و چشم از جمیع ماسوی الله پوشیده
فانی فی الله گشت چنانچه در بعضی از مقامات در مناجات خود
با قاضی الحاجات چنین عرض مینماید الهی رسیدت ترک الخلق طرانه
هو اکابر ایت العیال لکی اراکا فلو تطعتنی فی الحیا ارباه لما
حس الغواد الی سواک او بطریق علی مراحل عبودیت نمود که مکنی

بای عبدالله آمد و حجاب قلبش بقسمی مرتفع شد که بجز رضای
خدا و تسلیم امر که چیزی بنظرش نیامد از **وطن** گذشت در کربلا
غریب و احوال او مشاهده نمودند از **آب خوشکوار** گذشت بروی
عیال و اطفال و اصحابش بسند از **اصحاب** وفادار گذشت هر یک
بنوعی در مقابل نظرش شهید نمودند از **نفر عم زاده** فوجوان
گذشت همه را در خاک و خون مشاهده نمود از **شش برادر**
کلندار وفادار گذشت همه را بتبع ستم پاره پاره دید از **بیخ**
فرزند که چهار صغیر و بیت کبیر که علی اکبر ماه رخسار بود
گذشت همه را در برابرش کوه شریب تیغ و تیور در خون اغشته
نموده شهید نمودند از **فرزند** و بخور علیل خود سید التاجید
گذشت رسن بردست و زنجیر پایی مبارکش بسند و در بعضی
از منازل بان حال آن علیل چهار راد در جلو سر کب میدوایند
آه آه از **یک** گذشت مورده چهار هزار زخم تیور یکصد و هشتاد
زخم تیور و شمشیر کردید از **سر** گذشت در هشت موضع با هانت
و اذیت مبتلا گردید و در ده موضع بتلاوت قرآن زبان مبارکش
کو میاشد از **چشمه** گذشت نشان تیور کردید از **چشم** و دماغ و لب
گذشت در کوفه و شام و مدینه بچوب ستم آورده گردید از **زبان**
گذشت

گذشت از عطش کباب شد از **دندان** گذشت در شریعه فرات بتیر جفا
نکسته گردید در **شریعه** فرات با وجود عطش از آب خوشکوار گذشت
خداوند عالم ثواب بسیار و عطیاً بنیما و بشیعیاً آنرا و اخیار و در
وقت نوشیدن آب و بیاد آوردن عطش آن مظلوم و انداز و لعنت
نمودن کوفه انشرا که عطای صد هزار حسنه و محو صد هزار سینه
و دفع صد هزار درجه باشد عطا نماید و گویا از او نموده آن
صد هزار بنده و محشور میشود در روز قیامت بادل سرد شد
که حور اتقاب در او نا شیر نماید و از این جهت است که این ثواب را
در صرف هیچ نعمتی از نعمتها دیگر مقرر نفرموده از **ابرو** و بنا گوش
گذشت بتیر و سنک مجروح شد از **حناک** گذشت صد تیر باد شد
از **حلقه** گذشت بخنجر هر آلود قطع شد از **کرم** گذشت در مجلس از **زبان**
دکهای آویخته او دابریدند از **شانه** گذشت بشمشیر قطع نمودند از
از **سینه** گذشت تیور سه شعبه زهر آلودش زدند از **ناف** و پشت گذشت
بنیزه در دیدند از **ذراع** گذشت تیورش زدند از **دست** گذشت جمال
قطعش نمود از **انگشت** گذشت با انگشتش قطعش نمودند از **انگشت**
در شریعه فرات تیورش زدند بقسمی که از شدت آن تیور کوه از دست
آن بد و منیر و در شریعه فرات افتاد از **زانو** گذشت با وجود ضعف

و تقاضای زانو زانو بدم راه لشکر آمد که کمی اهل بیت و ذریه
رسول خدا را از بیت نمایان پاکدشت طلبا امر منات الله با از کاف
خالی نموده بر روی زمین گرد افشاد از جسم عنقه گذشت
سه روز و سه شب هر یان و پاد پاده بر روی خاک بی غسل
و کفن افشاد که سگان ارض و سما بر آن جان باختند راه خدا عبور
نمایند و طریق عشق و محبت بیاموزند از لباس گذشت برهنه
اش نمودند از سلاح گذشت از کمربند کشودند از زنان و اطفال
و خواهران و دختران گذشت سر برهنه و پا برهنه چون سبک
در جلوسه کبان دو اندیدند و در مجالس ادعیا خواهش کنیزی
نمودند اینها همه سهل است بعد از شهادت از قبر و مزار
گذشت که مقام فنا فی الله او بمرتبه کمال رسید آب بر قبرش
ببندد و کاه بر مزارش داند که آنا و مرقد مشرفش بر طریقت شود
که احدی مزار و مرقدش را نداند آری آری نظم آن بلائی که از
دو زائل گشت نازل از خدای لم یزل یکبکیت بر انبیا و مرسلین
تا زمان رحمة للعالمین جمله را با دیده دل دیدمش پیش عقل
خیزش تن سنجیدمش آنچه بر پنهان یکسر گذشت جمله بر فرزند
پنهان گذشت باری چون آن شهید راه خدا از همه اشیا گذشت
دارای

یعنی بدی را که ما
فدای رضا و خدا
نمودیم قبر و
مزار وی
نمیخواهد

دارای همه اشیا گردیده منصف بصفات الله گشت و چنان
محبتش در قلوب مکنون گردیده که حذب به محبتش اهل آفاق را
بکمال شوق بگردانید و شوق نینوایش دوستانش را
با وجود عدم زاد و راحله و پای پیاده طی مراحل نموده نزارش
میرساند بلکه کسانی که بزوارش نمکن نیافته وصیت مینمایند
که بعد از فوت اموات ایشان از آن خاک پاک مدفون ساخته نشاید
از خاک گردایش محسوب گشته از آن خاک محسوس کردند نظم
ای حسین ای کشته شمشیر عشق ای بخون غلطان ذنوب و مع عشق
گر نبودی حلقه ننگ و ضعیف گر نبودی خلق محبوب و کثیف
غیر این لب مدحتی بگشادی در همه محبت داد و مهر خود دادی
مدح توحیف است باز ندانید که گویش در مجمع روحانیان
باری چون سوی خدا چیزی در قلبش خطور نمود و سوی
و صفا خدا امری منظور نظرش نبود بمقام عبیدی الطبعی حتی
اجعالت مثل قرین و بدرجه رفیحه العبودیه جوهره کفیهها
الوئی بینه مکین گردید و بمضمون حدیث مشهور من طلبنی
و جدتی و من و جدتی عرفنی و من عرفنی عرفنی و من عرفنی
عشقتم و من عشقتم قتلتم و من قتلتم فانا دینه بمقام شریف

گر نبود خلق محبوب و کثیف
در نبود صلواتها سنگ و ضعیف
در مدیحت و ادب و موداد
خیر این منطق لب بکن و

تبارك و تعالی که در آنجا دم بطلبه الله و سر کرده فی بیت الله اعظم قلوب
من و لاله و ذواته ذوات الله و من توجه اليه فقد توجه الى الله
و من ابغضه فقد ابغض الله و من احب حسينا فقد احب الله
رسید و چون از همه چیز گذشت همه چیز عزم مارش شد و حیات
عالم امکان مجلس مصیبتش کردید هر تنگی که از کوه مضطرب
شود و بیفتد از غم اندوه مصیبت آنسرو است و شکست و یاد
ها از شکست قلب مظهر آنحضرت است و کوبه اطفال در مهد مجبه
کلوی شکافته علی اصغر است و موج دریا از بلبله عظیم او است
غبار صحرا از اندوه شهادت او است و زردی درختان در فصل
خزان از خزان نوحوانان تازه خط او است غمیش بعد از جبرائیل
جسم انور او است بارش ابراز صد مائتورها بده اظهار او است
باری نام شریفش باعث بکا و باب جنّت الماوی شد و هجرت
غیر هجرت خانه حقیقی او کردید که اهل عالم هر یک بنوع نوسلی
با و مهمل او در هجرت شوند منصبش در عالم فانی سفینه النجاه
و همت عالیش در دار باقی شفاعت عصاه در خاک قبرش
فضایل بسیار و در زیارت مرقدش مناقب بی شمار و در رجاء
تغزیت داری آنسرو و نظر باختلاف خلایق در معرفت آنحضرت
نیوز

نیز مراتب عدیده دارد نشستن مجلس مصیبتش بکنوع از ثواب
و یاد نمودن مصایبش باعث رفع عتاب و عذاب است بیاد
مردم آوردن مصایبش باعث وجوب دخول جنان مهووس
و مغموم و محزون بودن در ماتمش ثواب تسبیح مستحبان است
تباکی در ماتمش بکنوع درجه بلند و انفاق مال در اقامه
عزایش قسمی از بهره او چند و کوبه در مصایبش خارج از حد
واحصا و نوحه و ناله در سرد و المش طریقہ ملائکه ملائکه اعلا
لقظه ذون در ماتمش طریقہ مضیبت داری خودیان جنوع و
اضطراب و لرزیدن بدن در واقعہ جانوش بشبوه اهل
و نسکان جنان صیحه و خروش جانوش طریقہ تغزیت داری
جبرئیل عشو و پیموش شدن در ماتمش شان انبیا و اوصیا
جلیل باری هر فردی از افراد جن و بشر با آنسرو محتاجند
و در دنیا و آخرت چشم امید با آنحضرت دارند **تعلیم** زجن و
انس که ماوی بنشأتین دارند تمام غرق گناهند بک حسین
دارند **بیت قبته الاسلام** و سر وی زمین است که از مشرق
عالم تا مغرب عالم جمیع طوائف بنی آدم بنور آن قبّه هدایت
میابند و هر کسی از لمعات و اشراق آن قبّه منوره بهره

کردیده و تا ثیر آن قبه الاسلام انیت که هر کس نظر بآن قبه
نماید کنا هاش آرزیده میشود اگر چه در سرفه عرش در
اش حاضر نشود و حکایت آن شخص ناصبی و نذر نمودن باینکه
هر گاه خداوند با و فرزندی بدهد و اذکار و ذکر زائرین آنست
اذیت نماید و حکایت خواب پسر او در کنار جبر مصیب و بخشید
حضرت پیغمبر او را بسبب اینکه چشم او بر قد حضرت امام حسین
افتاده بود در جلد اول تحفه الحینه نقل نموده ام باخبار جو
شود **بیت** روز در روز کار جهان کرم کردید و حرزات افتاب
اشکارا و ظاهرا شد که بگویی آن روز روزی نیامد و نخواهد
آمد و آن روز عاشوراست چنانچه تفصیل این مطلب در ذریه
المعاد مستطوره است **بیت** افتاب دید و تار و ز قیامت
دیگر افتاب نخواهد دید و آن روز دین است چنانچه در
عیون اخبار الرضا مستطوره است **باب دوم در ذکر اخبار**
این باب موافق روایت علامه مجلسی و صاحب مناقب
حضرت امام حسین در روز **دوم** محرم الحرام وارد زمین
کربلا شدند و بنا بر روایت منتخب لشکر خود با لشکر آنست و
هر دو میروند تا اینکه بزمین کربلا رسیدند ناگاه آب
اندرود

اندرود کام از کام برداشت و ایستاد و هر چند آنست و سعی نمودند
بیت کام برداشت پس از آن آب فرو آمد و با آب دیگر
سوار شد و آن آب نیز کام از کام برداشت و موافق روایت
ابو مخنف آنست و بش آب سوار شدند و بهیبت کام از کام
برنداشتند چون این حالت را آنست و مشاهده نمودند فرمودند
یا قوم ای موضع هذه الارض یعنی ای قوم این چه زمین است
و نام این زمین چیست عرض کردند نشاطی القرات مینامند
حضرت فرمودند آیا نام دیگر دارد عرض کردند بل این زمین را
غاضریات مینامند حضرت فرمودند آیا غیر از این دو اسم
نام دیگر هم داشته باشد عرض نمودند بل هی تسمی کربلا یعنی
این زمین را کربلا مینامند چون آنست و نام کربلا شنید
آهی از دل پرورد بر کشید و گریه شدیدی نمود و فرمود
هی والله ارض کرب و بلا یعنی بخدا قسم این زمین اندوه و بلا
است ثم قال فقتلوا ولا تترحوا یعنی بعد از آن فرمودند همین
مکان بایستید و از جای خود حرکت ننمائید که بخدا سوگند
که در این زمین است باران از ما و ههنا والله مسفلت
و ما هنا و مقتل رجالنا و ههنا و ههنا و ههنا و ههنا

در این زمین قسم خدا که محل ریختن خون ما خواهد بود و محل
شهادت نوجوانان ما است و ریخته میشود در این زمین خون
ما و در این زمین اسیر میشوند اهل بیت عصمت و طهارت پس
آنحضرت از اسب بز برآمدند و در روایت دیگر وارد شد
که آنحضرت فرمودند اهدوه کوبلا فقلوا نعم یا بن رسول الله
قال الراوی قد معت عین الحسین ثم قال اللهم انی اعوذ بک
من الکوب والبلاء فنزل فی موضعه فذلت عرش خداوند
در وقت بلوزه و اضطراب دومی آید یکی در اوقات اتحاد
که وقت محمد متجددین و کوبه و ناله را کعبین و ساجدین است
و دیگری وقت کوبیدن اطفال یتیم بمضمون حدیث اذا بکی
الیتیم اهتز العرش چنان مضطرب شود تا اطفال یتیم کوب
منه مانند عرش اضطراب داد ای شیعه پس چگونه بود
عرش خدا در وقت کوبیدن و اضطراب طفلان یتیم سید
الشهدا در صحیحی کوبلا در وقت غارت خیام خدا رحمت
نماید تجر العلوم را چه نیکو میگوید واهتر من دهن عرش
الجلیل فلو لا الله ما سکه اذ هی به المیل اطلاق عرش و
و مقام عظمت آنرا در سفینه النجاة ذکر نموده ام و لقل از

مسلم بن عقیل موافق روایت صدوق در مجالس بعد از
شهادت آنسر و بدست آن کوه شقاوت اثر اسیر شد
و آن دو طفل را این زیاد بن ندان حبس نمود و مدتی یکسال
در زندان این زیاد محبوس بودند و بعد از آن حارث آن دو
طفل را شهید نمود کیفیت آن واقعه جانسوز بنفصیل در جلد
اول تحفه الحسینیه مسطور است و امام مظلوم را در زند
میشوم بود که آن دو شقیه خبیثه اقدام بقتل آن دو امام مسموم
نمودند اول اسماء زوجه حضرت امام حسن که حضرت امام حسن
مسموم نمود دویم ام الفضل دختر مامون بود که حضرت امام
محمد تقی را مسموم نمود و اجال آن حکایت جانسوز اینست که
معتصم قبا سی قدیمی زهر بنورد ام الفضل زوجه آنسر در دست
و گفت هرگاه امام محمد تقی را هلاک نمودی تو را بانوی حرم خود
منه ایم آن خبیثه شقیه آن زهر بدست مانی مالید و آنست
زهر آلود نمود در وقتی که آنسر و راز جماعت نمودن آن خبیثه
فارغ شد آن دستمال زهر آلود را با آنسر داد و آنسر در
آن دستمال را چون بخود استعمال فرمود زهر در عورت
آنسر و در باقی بدن اظهار آنخبر سراسریت نمود و بدین شریفش

ورم نمود و جسد انورش شکاف شکاف گردیده و زرداب
از شکافها بد آن امام مظلوم جاری شد آنسره در در آنحال آن
خبیثه را بنزد خود خواند و فرمودند که وای بر تو از من چه دیدی
که در این اول جوانی مرا شهید نمودی از خداوند عالم سؤال
مینمایم که قرحه در فرج تو بهم رسد که در لای از برای او نباشد
و قرار دهد خداوند عالم گوشت بدنت را خوراک سگاپر آنسره
از اثر آن شهید گردید و سن شریفش در آن زمان موافق
روایت کافی پست و پنج سال و سه ماه و دو روزه مرده بود
و در روایتی وارد شده است که بعد از شهادت آنسره در جراحتی
در فرج خبیث او به رسید که از تعفن او اهل حرم معتصم متذکر
شدند معتصم امر نمود که او را از حرم بیرون نمودند و آن
خبیثه در سر کوزه‌هایی میپود پس کیشب سگای آنمخله جمع شدند
و او را پاره پاره نمودند و گوشت بد او را خوردند ای شیعه
بعد از شهادت آن مظلوم غریب معتصم ملعون امر نمود که بدنت
آنحضرت را از پشت بام در معبر عام انداختند و بعد از آن گفت
منادی ندا نماید که کسی بوسه بخش حضرت جواد نیاید و بدن
مقدس آنسره در دنیا آن معبر بر روی خاک افتاده بود
و کسی

و کسی از ترس و خوف معتصم جرات نمیکرد که نفس آن مظلوم را
از روی خاک بردارد اما بوی مشک و زعفران از جسد مقدس
آنسره در ساطع بود بقسمی که عطر آن در بغداد پیچیده گردیده
بود پس چون معتصم ملعون این مخیره از بد آن مظلوم شهید دید
توسید که زیاد تر از این منقذ شود امر نمود که آن بد خاک الوذی
دفن نمایند و موافق روایت دیگر جمعی از شیعیان حاضر شدند و
آن جسم شریف را در عقب جسد منورش حضرت امام موسی
کاظم دفن نمودند ای شیعه بخاطر ام انداز بد مقدس منور
سوزاخ سوزاخ امام حسین که بر بالای خاکها افتاده بود
و این سعد ندا نموده بود که کسی او را جمع آوری نماید اما
فوق است پس آن بدن و این بد این بد سر و بدن داشت
و بدنش جراحتی نداشت و زنان اسیر و دختران و خواهرانش
دستگیر نبودند و اطرافش نفس نوجوانان افتاده نبود
دو دختر صغیره از ملا حظة جسد غرقه بخون امام حسین
خود را هلاک نمودند کیفیت فوت ایشان در جلد دهم
تحفة الحسینیه مسطور است **دو** طفل شیرخوار از آتش
نظم دو فرعون سوختند **اول** طفل شیرخوار زوجه حور

و

بود که فرعون آن طفل را در حضور مادوش در تنور آتش
انداخت و حکایت آن زن در سفینه النجاة ذکر نموده ام **دویم**
طفل رضیع سید مظلومان که در دست پدر مظلومش از
آتش التهااب تیر زهر آلود کلوی منورش در هم شکافت
دو پیغمبر زاده مبتلا بشهامت شدند پیغمبر زاده **اول** یوسف
ابن یعقوب بود وقتی که زلیخا بجهت دفع تهمه از خود اسر نمود
که او را غل و زنجیر نموده بزندان برند اما یوسف چون نظر
بعضی از روایات بسن هفت سال یا نه سال بود گویا غل
و زنجیری که در سر کار پادشاهها بود موافقت با اطفال نه
مینمود زلیخا امر نمود که حدادی آوردند و امر نمود که موافق
جسته یوسف غل و زنجیری بسیار چون حداد نظر بر خسان
ماه طلعت یوسف نمود و آن کلوی نازک و بند دستهای
لطیف را دید متحیر و متفکر شد که چه کند لا علاج غل و
زنجیری در خور اندام یوسف ساخت مباشرین و ملازمان
زلیخا و اهل زندان او را غل و زنجیر نموده بر استری سوار
نمودند حسب الامر زلیخا صلاهی عام با اجتماع مصریان داده
که این طفل پیغمبر زاده را در بازارها با غل و زنجیر بگردانند
دو

و در پیش روی او کسی بود که فریاد میکرد اینست غلام عبرانی
که از اده خیانت و نظر بد مجرم پادشاه نموده بود و جزای
چنین کسی اینست که او را باین خواری بزندان برند مصریان
نگاه میکردند و تأسف میخوردند و میگفتند اینست غلام عبرانی
بذکار مجرم پادشاه آنجناب چون این سخن شنید آتش حزن
در قلب او مشتعل شد پیغمبر زاده **دویم** پیغمبر زاده حجازی بهما
محرای کربلا بود که با دست بسته و غل کران او را وارد شام نمودند
مخضربین ثعلبه عابدی که خداوند عذابتی را زیاد نماید در پیش
روی اسرای آل محمد فریاد مینمود که و لقد اتی امیر المؤمنین
بالکلام الفجر **دو** وقت ملائکه بخروش و فریاد آمدند **اول**
در وقتی که خلیل الرحمن را در منجیق هماده خواستند در آتش
اندازند **دویم** در وقتی که خلیل محرابی کربلا از ذوالجناح
بر روی زمین افتاد و در میان خاک و خون میغلطید
دو پیغمبر بر امت خود او را مترجم نکر دیدند و خداوند آن
دو پیغمبر را در معرض امتحان در آورد و بر امت ایشان رحمت
الهی نازل شد **اول** ادویس پیغمبر بود که خداوند عالم
او را بمشقت کورسکی مبتلا نمود و باین سبب بر قوم خود

تو هم فرمود و برایشاد عاگرد تا خداوند باران بآن قوم حمت
فرمود و حکایت او چنانچه مرحوم علامه مجلسی نقل نموده باین
قسم است سید معتبر از امام محمد باقر منقولست که ابتدای هجری
او درین آن بود که در زمان او پادشاهی بود جبار و روزی
آن پادشاه سوار شد بغیر سیر و گذشت بر زمین سبزخوش
آینده که ملک یک از دافضیا بود یعنی مؤمنان خالص که تو
دین باطل کرده و بنزادی از اهل آن می نمودند پس آن زمین
او را خوش آمد و از وزیر خود پرسید که این زمین از کس
گفتند از بنده ایت از بنده کان پادشاه که فلان دافضیت
پادشاه او را طلبید و زمین او را از او خواست او گفت که عیال
من باین زمین محتاج تو ندانم پادشاه گفت منی بفروش
من قیمت میدهم آنرا گفت غیر و شم و نیم ترک کن ذکر این
زمین را پادشاه در غضب شد و متغیر گردید عنان که و تفکر
با اهل خود برکشت و او ذی داشت از او ذره و او را بیاد
دوست میداشت و در کارها با او مشورت میکرد چون پادشاه
در مجلس خود قرار گرفت ذن را طلبید که با او مشورت کند چون
ذن او را در نهایت غضب دید از او پرسید که ای پادشاه

چهارم دافضیه تو را عارض شده است که چنین غضب از روی تو
ظاهر گردیده است پادشاه قضیه زمین را با او نقل نمود
و آنچه او بصاحب زمین گفته بود و آنچه صاحب زمین گفته
بود ذن گفت ای پادشاه کسی غم میخورد و بغضب می آید که
قدیر بر تغیر و انتقام نداشته باشد و اگر میخواهی که او را پای
حجتی بکشی من تدبیری در باب کشتن او میکنم که زمین بدست
تو در آید و تو را نزد اهل مملکت خود در این باب عذر دی
بوده باشد پادشاه گفت که آن تدبیر چیست ذن گفت جماعتی
از ازاو قدرا که اصحاب منند میفرستم بنزد او که او را بیاورند
و نزد تو شهادت بدهند که بنزادی جسته است او از دین تو
پس جایز میشود که تو او را بکشی و زمین را بگیری پادشاه گفت
پس بکن این کار را و آن ذن اصحابی چند داشت از ازاو قدرا که
بود ین آن ذن بودند و حلال میدادند کشتن دافضیان
از مؤمنان را پس آن جماعت را طلبید و ایشان نزد پادشاه
شهادت دادند که آن دافضی بنزاد شد از دین پادشاه و باین
سبب پادشاه او را کشت و زمین او را گرفت پس حق تعالی
در این وقت برای آن مؤمن غضب کرد بر ایشان و وحی کرد

بادرین گفت برو بنزد آنجبار و بگو ما و که راضی نشدی باینکه
سند مرا ب سبب کشتی تا آنکه زمین او را نیز برای خود گرفتی
و عیال او را محتاج و کوسنه گذاشتی بغیرت خود سوگند بخور
که در قیامت از برای او از تو انتقام میکشم و در دنیا پادشاهها
از تو سلب کنم و شهر تو را خراب کنم و عزت تو را بذات بدل کنم
و بخورد سگها بد هم گوشت تو را و زن تو را مغرور و کرد ای امتحان
کرده شد و حلیم من بر حضرت ادریس بر پادشاه داخل شد در سرت
که در مجلس نشسته بود و اصحابش بر او درین نشسته بودند و
گفت ای جبار من رسول خدایم بس تو و رسالت را تمام ادا کرد
آن جبار گفت که بیرون روان مجلس من ای ادریس که از دست من
جان نخواهی بود پس زلفش را طلبید و رسالت ادریس با و نقل کرد
زن گفت که منوس از رسالت خدای ادریس که من کسی را میفرستم
که ادریس بکشد و باطل شود رسالت خدای او و آنچه بیغام
برای تو آورده بود پادشاه گفت پس بکن و ادریس اصحابی چند
داشت از دانشیان مؤمنان که جمع میشدند در مجلس او و آن
میکرفتند بار و ادریس آن میکرفت با ایشان بر خبر داد ادریس
ایشانرا آنچه خدا با و وحی کرده بود و رسالتی که با آنجبار رسانید
پس

پس ایشان توسیدند بر ادریس و اصحاب او توسیدند که او را بکشند
و آن زن چهل کسی از ازاو قدر فرستاد که ادریس بکشند و چون
آمدند بان محلی که در آنجا ادریس با اصحاب خود می نشستند او را
در آنجا یافتند و برکشند و چون اصحاب ادریس یافتند که ایشان
بقصد کشتن او آمده بودند مفرقه شدند و ادریس را یافتند و با او
گفتند که ای ادریس در حد دربان که این جبار را ازاده کشتی تو را داد
و امروز چهل کسی از ازاو قدر را از برای کشتی تو فرستاده بود پس این
شهر بیرون روان ادریس در همان روز با جماعتی از اصحاب خود از
آن شهر بیرون رفت و چون سحر شد مناجا کرد و گفت پروردگارا
مرا فرستادی بسو جباری پس رسالت تو را باور سانیدم و مرا
تهدید بکشتن کرد و اکنون در مقام کشتن منست اگر مرا باید خدا
وحی کرد با و که از شهر او بیرون روان و بکنای روی و مرا با و بکشد
که بغیرت خودم سوگند که امر خود را در او جاری گردانم و گفته تو
و رسالت تو را در حق او راست گردانم ادریس گفت پروردگارا
حاجتی دارم حق تعالی فرمود که سؤال کن تا عطا کنم ادریس گفت سؤالی
میکنم که نادان نادانی بر اهل این شهر و حوالی و فوجی آن نامن
سؤال کنم که بیاری خداوند فرمود که ای ادریس شهرت را از خواب

میشود و اهلیت بگرسنگی و مشقت مبتلا میشوند ادریس گفت هفت
شود من چنین سوال میکنم خدا فرمود که من شوعطا کردم آنچه
سوال کردی و بازان برایشان نمیفرستم تا از من سوال کنی و من
سزاوارترم از همه کسی بوفاک کردن بعهد خود پس ادریس خبر
داد امحاب خود را و آنچه از خدا سوال کرد از منغ بازان از ایشان
و آنچه خداوند وحی کرد بوی و گفت ای گروه مؤمنان از این
شهر بیرون روید شهرها دیگر پس بیرون رفتند و عتقه ایشان
بیت نفر بود پس پراکنده شدند در شهرها و شایع شد خبر
ادریس در شهرها که خداوند چنین سوال کرده است و ادریس
رفت بشوغاری که در کوه بلندی بود و در آنجا بنها شد و
و حق تعالی ملکی را با موکل کرد ایند که نزد او هر شام طعام او را
می آورد و او در هر روزها روزه میداشت و هر شام ملک از بر او
او طعام می آورد و حق تعالی پادشاهی آن جبار را سلب کرد و او را
کشت و شهرش را خراب کرد و گوشت او و زلفش را بخویر در سگان
داد بسبب غضب کردن برای مؤمن و در آن شهر جبار دیگری
معصیت کننده پیدا شد پس بیست سال بعد از بیرون رفتن
ادریس ماندند که یکقطره از بازان برایشان نیارید و مشقت
افتادند

افتادند آن گروه و حال ایشان بد شد و از شهرها دور آرزو
می آوردند و چون کار برایشان شتاب شد با یکدیگر گفتند که
این بلا که بر ما نازل شده است سبب اینست که ادریس از خداوند
خواست است که تا او سوال نکند بازان از آسمان نیارد و او از
ما پنهان شده است و جایش را نمیدانیم و خدا بمارحمیم تراست از
او پس دای همه بر این قرار گرفت که توبه کنند بشو خدا و دعا
و تضرع و استغاثه کنند و سوال نمایند که بازان بر شهر ایشان
و بحوالی آن بیاید پس بلاها پوشیدند و بر سر وی خاکستر
ایستادند و خاک بر سر خود میرنجینند و باز گشت کردند بشو
خدا توبه و استغفار و کوبید و تضرع تا خداوند وحی کرد بشو
ادریس که ای ادریس اهل شهر تو صلا بلند کرده اند بشو
من توبه و استغفار و کوبید و تضرع و منم خداوند رحمن و
ورحمیم و قبول میکنم توبه را و عفو میکنم ایم از گناه و رحم کردم
برایشان و مانع نشدم از اجابت ایشان در سوال بازان
چیزی مگر آنچه تو سوال کرده بودی که برایشان بازان نیامد
تا از من سوال کنی پس سوال کن از من ای ادریس تا بازان
برایشان بفرستم ادریس گفت خداوند سوال میکنم حق فرمود

که ای ادیس سوال کن گفت خداوند سوال نمیکند پس خدا
وندوحی فرمود بسؤال ملکی که مأمور بود که هر شب طعام
ادیس را ببرد که حبس کن طعام را از ادیس و از برای او
دیگر مبر پس چون شام شد طعام ادیس فرسید محزون و گرسنه
شد و صبر کرد و چون دوسر روز دهم نیز طعام نرسید مشقت
و گرسنگی و اندوهش عظیم شد و چون روز سیم طعامش
نرسید مشقت و گرسنگی و اندوهش زیاده شد و صبرش کم شد
و مناجات کرد که پروردگارا روزی از من باز داشتی
پیش از آنکه جانم را بگیری پس خداوند وحی کرد با او که ای
ادیس بخیز آمدی از آنکه سه شبانه روز طعام نورا حبس
کردم و جوع نمیکنی و پرواننداری از گرسنگی و مشقت اهل شهر
خود در مدت پست سال پیش از تو سوال کردم که ایشان
در مشقت و من رحم کرده ام بر ایشان سوال کن که من با آن
بر ایشان ببارم سوال نکودی و بخل کردی بر اینها سوال
کردن پس گرسنگی را بتو چنان دیدم و صبرت کم شد و جوعت
ظاهر گردید پس از این غار بیرون رود و طلب معاش از
برای خود بکن که تو را بخورد گذاشتم که چاره روزی خود
بکنی

بکنی و طلب نمائی پس ادیس از جای خود فرود آمد که طلب
خوردنی بکند برای رفع گرسنگی و چون بنزد شهر رسید
دردی دید که از بعضی خانها بیرون میروند پس بسؤال آنها
رفت و داخل شد دید پیرزانی را که دو نان داشت کرده است
و بر آتش انداخته است گفت ای زن مرا طعام بده که از گرسنگی
بمطاعت شده ام زن گفت که ای سبده خدا نقرین ادیس
برای ما زیادتی نگذاشته است که بدیگری بخورایم و سوز کند
یاد کرد که مالک چیزی بغیر از این دو کرده نان نیستم و
برو طلب معاش از غیر مردم این شهر بکن ادیس گفت
که آنقدر طعام بده که جان خود را با آن نگاه دارم و در پایم
قوت و فنا بهم رسد که طلب معاش بروم زن گفت که این
دو کرده نان است یکی از من است و دیگری از پسر من است
اگر قوت خود را بتو دهم میمیرد و اگر قوت پسر خود را بتو دهم
او میمیرد و در این جا زیادتی نیست که بتو دهم ادیس گفت
که پسر تو خود است و نیم قوس برای زندگی او کافی است
و نیم قوس برای من کافیست که با آن زنده بمانم من و او هر دو
مان با این بخت کرده نان اکتفا میتوانیم کرد پس زن کرده نان

خود را خورد و کرده دیگر را میان او درین و پسر خود قیمت
کرد چون پسر دید که ادریس از کرده نان او میخورد و اضطراب
کرد تا مرد مادرش گفت ای بنده خدا فرزند مرا کشتی ادریس
گفت تنویش ممکن که من او را باذن خدا زنده میگردانم پس ادریس
دو بانوی طفل را بدو دست خود گرفت و گفت ای پسر
که پیروز و دفته از بد این پسر باذن خدا بر کرد بسوخت او
و منم ادریس پیغمبر پس روح طفل بر کشت بسوخت او باذن خدا
پس چون آن زن سخن ادریس را شنید پسرش را دید که بعد
از مردن زنده شد گفت کواهی میدهم که تو ادریس پیغمبری
و پیروز آمد و بصدای بلند فریاد کرد در میان شهر که بشناید
باد شما را فرج که ادریس بنهر شما را آمده است و ادریس
رفت و نشست در موضعی که شهر آن جبار اول در آنجا بود
و آن بو بلای تلی بود پس بگرد آمدن نزد او که و هو از اهل
او و گفتند ای ادریس آیا بومارحم نکردی در این بیست
سال که ما در مشقت و تعب و کوستگی بودیم پس دعا کن
که خدا بومارحم ^{باران} ادریس گفت که دعا نمیکم تا بیاید این
پادشاه جبار شما و جمیع اهل شهر شما همگی پیاده با پاها
برهنه

برهنه و از من سؤال کند تا من دعا کنم چون آن جبار این
سخن را شنید چهل کس فرستاد که ادریس را نزد او حاضر
کردند چون بنزد او آمدند گفتند جبار ما را فرستاده است
که تو را بنزد او بریم پس ادریس نفرین کرد بر ایشان همه که
مردند چون این خبر بان جبار رسید بنصد نفر فرستاد
که او را بیاورند چون آمدند و گفتند که ما آمده ایم که تو را
بنزد جبار بریم ادریس گفت که نظر کنید بسوخت آن چهل نفر
که چگونه مرده اند اگر برنگردید شما را نیز چنین کنم گفتند
ای ادریس ما را بکوستگی کشتی در مدت بیست سال و الحال
نفرین مرگت بر ما میکنی آیا تو را رحم نیست ادریس گفت که
من بنزد آن جبار نمی آیم و دعای بازان نمیکم تا جبار شما
با جمیع اهل شهر پیاده و با برهنه بیایند بنزد من پس آن
گروه برکشید بسوخت آن جبار و سخن ادریس را باو نقل
کردند و از او التماس کردند که با اهل شهر پیاده و با بر
هنه بنزد ادریس برود پس باین حال آمدند بنزد ادریس
ایستادند با خضوع و شکستگی و استدعا کردند که دعا کند
که خدا بر ایشان بازان بیاید پس قبول کرد و از خدا طلبید

که بازان بر آن شهر و نواحی بفرستند پس ابری بر بالای سر
ایشان بلند شد و بعد و برق از آن ظاهر شد و در همانجا
برایشان باران بادی بحدیکه کان کردند غرق خواهند شد
و بزودی خود را خود را بخای خود رسانند **ای شیعه**
پنجه باین عظمت و شان صدای گریه و آواز الجوع الجوع گریه
امت خود را میشنید و با وجود این برایشان مترجم نکرده
تا خداوند او را بگریه متبلا فرمود آه آه بقدای رفت
حسین مظلوم شوم با وجود اینکه صدای العطر العطر
کو در کان خود را میشنید که از تشنگی بی صبر و قرار شده اند
باز بر آن قوم مظلوم تو حتم فرمود و خون کلوی علی
شیر خواره خود را با سما باشد که مبادا بر زمین واقع شود
و عذاب الهی آن اشقیاء را در یابد و هم چنین در منزل شرف
آن اشرف ناس امر نمود که آب بسیار بردارند که لشکر عدو
که مجرب آن آقای مظلومان می آیند ایشانرا سیراب نمایند
و خود آسرد و بنفس نفیس علی بن طعان محاربه را سیراب
نمودند **پنجه دوم** یونس بود و مجمل قصه آن پنجه انبیت
که در سن سی سالگی مبعوث بنبوت شد و مدت سی سال
قوم

قوم خود را دعوت نمود و در این مدت دو نفر متابعت
او نمودند یکی دو پهل شبان که از اهل علم و حکمت بود و
دیگر نوح خای زاهد قلیل العقل و الحکمه که همین بسیر خود
می آورد و بنهر مفر و خت یونس پیغمبر از مخالفت قوم
دلنات شده شکایت بخداوند علی اعلا نمود از اذیت قوم
و خوف قتل خود و طلب ارسال عذاب برایشان نمود
خطاب الهی رسید یا یونس انظر تو به ایشانرا بکس زیرا
که اینها بنده و روزی خوازان مسند رفیع و مدارای نمایان
اصبر علی اذا هم بحلم النبوة و فیهم نساء و ضعفاء و ناقص العقول
و شیوخ و اطفال عبدی نوح صبره اکثر منک یعنی صبر نما بر
اذیت ایشان بحلم نبوة زیرا که ایشان ضعفاء و ناقص العقول
میباشند بنده من نوح صبر او بیشتر از تو بود یونس عرض
نمود الهی غضب من بایشان بجهت مخالفت تو است بغیرت تو حتم
رحم نمیمایم بایشان بعد از آنکه کافر شدند بتوارسل علیهم
عذابت آنگاه خطاب دیگر از حضرت الهی رسید یا یونس
اینها زبانه از صد هزارند بنده کان از ایشان متولد
میشوند آباد می نمایند شهرها را من دوست دارم اینکه

مدارا
مدارا
مدارا

مدارا نمائی بایشان علم تو بظواهر احوال ایشانست و از باطن
 و عواقب امور مطلع نیستی یوننی مبالغه و الحاح زیاده
 در ارسال عذاب نمود خطاب رسید دعای تو را مستجاب
 نمودم بفرستادن عذاب بایشان در سر و زجهار تشبه
 وسط شوال بعد از طلوع شمس یوننی مسرود شد نزد عابد
 آمد خبر بواقع داد گفت بیا برویم و اعلام قوم نمایند عابد
 گفت نباید اعلام نمود تا در کفر خود باشند تا عذاب برسد
 پس یوننی با عابد نزد انعام آمدند و خبر باو دادند عالم
 گفت ای پیغمبر خدا شفاعت نما نزد خداوند که رفع عذاب شود
 زیرا که خداوند دوست میدارد مدد آردن باعباد را آنکه
 عابد گفت و بیل لک ما هذاه المصلیه که لیوننی فی شفاعتیم
 بعد کفر هم یعنی وای بر تو این چه مصلحت است که دیدی
 از برای یوننی در شفاعت بعد از آنکه کافر شدند با و و
 اخراج او از خوانه اش و خواستند او را سنگسار نمایند عالم
 گفت ساکت باش تو عاری از علم هستی متوجه یوننی شد
 بر رسید که آیا طلب کرده از خدا که عذاب بجمع خلق فرستد
 و چنین وعده شده گفت بلی گفت شاید توبه نمایند و خداوند

رحم

رحم نماید و دفع عذاب کند آنکه فراد و رغو خوانند عابد گفت
 وای بر تو یوننی عظیم کفری پیغمبر برسل بتو خبر میدهد از جانب خدا
 ارسال عذاب را تو نشکست میکنی زیرا که عمل تو خبط است عالم گفت
 عقل تو ضعیف است پس یوننی مبالغه در شفاعت نمود یوننی
 قبول نکرد با عابد از شهر بیرون رفت پس رجوع نشهر نمود و اخبار
 بعذاب نموده تکذیب او نمودند و بغیض و اهانت او را از شهر
 بیرون کردند یوننی ملحق شد بعابد در موضع و انتظار عذاب
 میکشید چون هلال شوال رسید عالم بکوه بلندی با اعلام
 او از نمود که من بنما مشفق بودم بدانید که یوننی بی است و
 خبر ارسال عذاب حق است فکری باحوال خود کنید این کلام بود
 انقوم تا تیر نمود و دیدند بسوا که تو در علم اعلم از همه و حکیم
 و مشفق بر ما هستی بیان علاج نما تا عمل نمایم گفت چون صبح بودیم
 لا در بعا و نیمه ماه شود پیش از طلوع آفتاب زنان و اطفال شیر
 خواره را از هم جدا کنید و زنان بدامن کوه و اطفال میاراهما
 و در آنها باشند و همچنین اطفال حیوانات را از مادرها جدا نمایند
 چون احساس مابد در نمایند صغار و کبار و کلا صغار را که
 کرید بلند سازید و نوحه و ندبه و استغفار کنید و سرها بجا

اما بلند کنید و بگوئید ربنا ظلمنا انفسنا في تكذبنا بنياتك
و نتوب اليك من مغاصينا وان لم تغفر لنا قد توحمنا لتكوتن
من الخاسرين فاجعلنا يا ارحم الراحمين پس تا غروب آفتاب
در زاده تضرع و ناله نماید بر و ابی یوم اول دوها ایشان
شد و روز دوم سیاه شد و عذاب آه رسید نزدیک سر ایشان
که نیزها ایشانان میرسد بصدق قلب و بخداوند نمودند
هر حقی که بر ذمه یکدیگر داشتند و نمودند حتی هر دوی
از مال غیر بد و خوانند خود نصب کرده بود و نمودند بدست
العل سابق عمل نموده فرزندان و طفلان شیر خواره را از اذات
جدا نمودند و هم چنین فرزندان حیوانات را از مادر جدا نمودند
و همه سرد پای برهنه و پداسها و جامها پوشیدند و ریما نها
بگردن و خاکستر بر سرها خود میریختند و همه یکبار صد آیه
واستغاثه بلند میکردند و بتعلیم و وسیل شایع عالم جمعی این
دعا میخواندند یا حی یا قیوم یا حی حین لای یا حی انور یا حی
لا اله الا انت پادشاه ایشان بحالت افتاد و بنا که میگفت آنها
پنج مرتبه یونس را میخواستیم وسیله نمایم در دفع عذاب نبوی
کناه ما از میا مارت بد و گاه تو آمدیم و خود را بتوسعه ایم
بعزت

بعزت یونس بما رحم کن جمعی میگفتند آنها یونس میگفت خدا
من امر نموده که سالان را محروم نکند ما سالان در کاتوایم
ما را محروم مکن جمعی میگفتند آنها یونس میگفت خدای من امر
نموده که بنده کان بخزید و آزاد کنید تا مستحق اجر عظیم باشید
ما بنده کان و بپجاره توایم ما را از منقاد عذاب خلاص نما تویم دیگر
میگفتند آنها یونس بما میگفت هر جا در ماندی به بینید بفراید
او رسید ما مقهوران تویم تو فراید رسی ندایم تو می
میگفتند آنها یونس میگفت خدای من امر نموده که هر کس شما
ظلم کند عفو کنید ما کنه کاران ظلم بنفس خود کرده ایم عفو نما
و اطفال بطلب مادران صدایشون و گویید بلند نموده و شیر خواران
بچهره شیر و حیوانات برای آب و علف صدای بگویند و ناله بلند نموده
پس سبح یونس و تنوهای ذاهد رسید نفرین میکردند خداوند
عذاب ایشانرا زاده نما اما همینکه صدای زاری ایشان مسموع میگردد
اعلا رسید نظر اللغات و در بای رحمت الهی بتلاطم شده در
اول ظهر توبه ایشان قبول شد خطاب آه رسید ای اسرافیل
بر و بقوم یونس بگو که بنا که و انا به ایشان من رحم نمودم و منم
خداوند مهربان و قبول توبه کنند و گاه و سوره یونس از من

سؤال ارسال عذاب نمود و فابوعده شد و شرط نکرده بود ازین
که ایشانرا هلاک کنم بر زمین و عذابرا از ایشان بگویند اسرافیل
عرض نمود آنها عذاب بشاها ایشان رسیده نزدیک است که آنها را
هلاک نماید تا من برسم هلاک شده اند خطاب رسید که ملائکه
مقرر داشته ام که عذابرا بالای سر ایشان نگاه بدارد تا اسرین برسد
آنگاه اسرافیل نازل شد عذاب را بر سر و اندک بگوها ناحیه
موصول زده همه آهن شد آنگاه انقوم بجایت جدید و نعمت
عظیمه سرور شد بدان کوه بخوانند خود آمده عباد الله واستغفا
مشغول شدند ای شیعه بیا بین تفاوت ده از کجاست تا بکجا
په چمبر کدائی در سن شصت سالگی صدای ناله و شهنقه و فغان
توبه کنند که از خوف خدا خاکستر بر ریخته سر و پای برهنه
میشیند و با وجود این اوضاع در حق ایشان نفرین کرد که خدا نایا
عذاب خود را بفرست بایشان و حال آنکه در پیش روی یونس
نعتها غرقه بخون از اعوان و اولاد نبود و منع آب از اطفال
او نبود و صدای العطش میشنید و چهار هزار زخم تیر و نیزه
بر بدن او زده بودند اما مظلوم کربلا در حالتیکه زنجوانان
او چون علی اکبر و قاسم و عباس و سایر اعوان بروی و یکها
کربلا

کربلا با بیک پایه پاره غرقه بخون افتاده و با بیکه پرازی تیر و صدای
العطش زنان و اطفال از خیمها بلند و طفل ششماه یعنی علی
در روی دست آن بزرگوار و پیکان تیر کافران کلوی نازک
او را در دیده خون جاری شد و آنحضرت تکف مبارک آن خون را
میکوفت و بجانب آسمان میپاشید که ما را برسید خونا نطق
بیکناه بر زمین کربلا عذاب فی القور بر آن گروه اشقیاء و اهل
زمین واقع شود **روز** در غزوه احد حضرت پیغمبر و فاطمه
زهرا را یاری نمودند **اول** مصیبه دختر کعب بن مازیبه
بود که مجروحان را مداوا مینمود و در آن غزوه سینه خود را
سپه نموده بود **دوم** زنی بود که پسر مجروح و شوهر مجروح
خود را دید و اعتنائی بایشان ننمود و خود را حضرت پیغمبر
رسانید و خبر آنسرور را حضرت فاطمه زهرا **۳** رسانید
روز در صحرائی کربلا مردانه وارد و یاری سید الشهداء
گوشیدند و فرزند خود را ترغیب جهاد نمودند که فرزند
ایشان شهید گردید **اول** ماد و وهب ابن عبد الله کلبی بود
دوم روجه مسلم بن عوسجه موافق روایت تحفة الحسینیه
سید عطشاً **روز** وقت آنکه سر خود را در نهاد و نوحی

روز

روز

روز

فهادند که عطر ایشان ساکن شود **اول** در دهان علی اکبر بود
دویم در دهان قاسم بود و امام مکتبی با بی عبد الله بودند **اول**
حضرت امام حسین بود **دویم** حضرت امام جعفر صادق **دو سرد**
ملقب بید الشهدا بودند **اول** حمزه بن عبد المطلب **دویم**
حضرت امام حسین **دو** پیغمبر موسی و پیغمبر اولو العزم در مقام
نزاع و جدال برآمدند **اول** صفورا دختر شیب برومی حضرت
موسی بر شمع بن نون **دویم** عایشه بر حضرت امیر المؤمنین در
خبات صفین **حضرت** امام حسین بعد از شهادت دو دختر صغیره
خود را از مصائب و آلام دلداری دادند و از کوبه و ناله گشت
نمودند **اول** سکینه خواتون در قتلگاه موافق روایت مکتوب
که در حال غشوه با فرمودند که بشیخا این کلام را برساند
شیخی ما ان شربتم ماء عذب فادکرونی الی اخره **دویم** دختر
صغیره که در شام سرانور آفرود بر بالای شاخه دختره
او پیخته بود و انداخته قرپ بپسج دو پای آندخت آمد کوبه
مینمود انشاخه خم شد و آندخت را دلداری داد **دو** نجیر
بر پای دو امام مظلوم بظلم و ستم نهادند که پای آن امام مظلوم
مجرع شد **اول** نجیر سی که بیای سید الساجدین نهادند
موافق

روایت
دو
دو
دو
دو
دو

موافق روایت زید بن صوحا که در جلد ثانی تحفه الحسینیه نقل
نموده ام و مجمل اذ آن روایت اینست که زید بن صوحا میگوید که
سه سال بعد از شهادت امام حسین بمدينه طيبه بمجید خاص
سید الساجدین مشرف شدم دیدم که آنسرو دپاهای مبارک
خود را بسیار بطرف زمین و یسار حرکت میدهند عرض کردم
بر شما چه وارد کردید که چنین مضطرب و بیقرار میشوید
آنسرو فرمودند که جواحتی بر باهایم رسیده که مرا بسیار
آزار مینماید عرض کردم این چه جواحت است با وجود اینکه
سه سال است از زمان اسیری شما گذشته و هنوز خوب
نگردیده آنسرو فرمودند ای زید وقتی که خواستند مرا بر شتر
برهنه سوار نمایند چون بیمار بودم و نمیتوانستم بر شتر برهنه
قرار گیرم هر چند مرا سوار مینمودند می افتادم آن اشقیای
از خدا و رسول شر نمودند پاهای مرا برنجیر ثقیلی محکم بر
بشند و آن شتر را در بیابانها در آفتاب میدواندند آه
بقسمی از حرارت آفتاب آن زنجیر مثل قطعه آتش باهایم راست
ای دیدم اگر میخواهی جای زنجیر را مشاهده نمائی بیا بین زید
میگوید آنحضرت آزار مبارک را چون بالا نمود دیدم زنجیر

کوشت و پوست پای مبارک آنسر و داسوزانیده و استخوان
قلم آنسر و نمودارست و خون از اطراف آن جاری بود و هنوز
آن جراحت مند مل نکودیده بود زبید میگوید بر سر زدم و
و فریاد و ناله بر آوردم ای شیعه بزکوار می که مکتوس پیاده
ممکنه معقله مرحله پها شود و عادتش این باشد که غلامان
خود را از آن نماید آیا چگونه آن اشقیاجرات نمودند که زنجیر
کوران بر پای مقدس منورش گذارند بلکه با این اکتفا ننموده
در آفتاب گرم در جلوسرا کب او زاید و انداه آه **دوم** زنجیری
که بیای حضرت امام موسی کاظم با سرها و درون او کشید نهادند
دو عروسی در عالم واقع شد که از سرور و شادی بیک عروسی
عالم امکان مسرور شد و از سوز و گداز دیگری عالم امکان
دو سوز و گداز شد **دو** عروسی فاطمه زهرا جمیع عوالم امکان
مسرور و بساط خرقی چیده گردید **اما** دو عروسی فاطمه کربلا
جمیع عالم امکان لباس عزرا پوشیدند و بساط ماتم گسوانیدند
دو عروسی فاطمه زهرا چهار نفر بختی که سلسبیل و نسیم
و شراب ظهور و غسل مصطفی بوده باشد بر حوض کوفه جاری
گردید **اما** دو عروسی فاطمه کربلا هر فراتی که در مهر مادش
فاطمه

فاطمه زهرا بود بر روی عروس فاطمه بسند و عروس کربلا
لب تشنه بود **دو** عروسی فاطمه زهرا درخت طوبی با مجلوه
دو آوردند بقسمیکه شاخهای خود را بر کشید و سبز تر و
خوم تر شد و بوات پیواری از آتش جهنم بجهت شیعینا از او
و نخت **اما** دو عروسی فاطمه کربلا فوکلان باغ علی و حسن
و حسین از دیشه بقیسه ستم کند شد و بتیغ جفا قطع گردید
دو عروسی فاطمه زهرا در باطن علی بن ابیطالب و فاطمه زهرا
بر روی تخت بختی بسته و در نشنند و از باغ وصل یکدیگر
کامچیدند **اما** دو عروسی فاطمه کربلا بدو داماد سه دو زود
بالای خاکهای کوم کربلا با بدو پاره پاره و جسم عمریان سینه
انورش کند کوب ستم اسباب مخالفان افشاده بود **دو** عروسی
فاطمه زهرا مهر سسته و زده در ظاهرا امیر المؤمنین از مغنا
نمود **اما** دو عروسی فاطمه کربلا قاسم ناشاد جان خود را
از مغنا نموده که مملوی او را شکافند و بدو انور شریک نشاند
تیر بک نمودند **دو** عروسی فاطمه زهرا اصحاب از هر نوع
هدایا و تحف پیش کش بجهت و نیمه عروسی او کردند **اما** دو
عروسی فاطمه کربلا تیر و نیزه و شمشیر و خنجر و سنگ و جوی

تعارف کوفی و شامی بجهت آن نو داماد بود **در** عروسی فاطمه
زهرا اصحاب و اعراب و خیشان و زنان قریش و ذو جاح حضرت
پیغمبر و جزو می نمودند بجهت خوشحالی رسول خدا و یاری حضرت
بتولی **اما** در عروسی فاطمه کربلا اهل کوفه و شام در وقتیکه
دامادان شادان بالای اسب بر زمین افتاد بسنگ جفا او را
می زدند و میکشیدند بکشید این خارجی زاده را و بعد از آن
هلهله گنان مبارک طلب می نمودند **که مانی** سرودش صفی بر
تیر بوده می نایش از آب شمشیر بوده بیاد است مجلس خدای
جلیل نواخوان آن بزم شد جبرئیل از آن چشم چشم جهان
پر نعم است از آن جشن کیتی پر از مامت است چه آن جشن شد
زیب آن در نگاه خورشید خورشید و خورشید ماه باری آن
کوه ابتر سخت نالایق با آن سرود و او داشتند **در** عروسی
فاطمه زهرا بروایت نورالابصار هفتاد و دو نفر در مطبخ
و لیمه حضرت مرتضی علی دامان بکر زده طبخ می نمودند
و لیمه عروسی مهیا **مینا اما** در عروسی فاطمه کربلا
هفتاد و دو نفر بایدها پاره پاره و جسد آنها بر خون در
صحرای کربلا افتاده بودند **در** عروسی فاطمه زهرا جبرئیل
دست

دست برنخن و سنبیل و قونفل بجهت فاطمه زهرا آورد که خود را
زینت نماید **اما** در عروسی فاطمه کربلا خلخال از پا و گوشواره
از گوش عروس بکسم کشیدند که گوش آن پاره گویید **در**
عروسی فاطمه زهرا و پوش روی عروس که متعاضد است
از او جوان قورم بود که نفیس تر از جمیع احسان نهشت است
جبرئیل آورد **اما** در عروسی فاطمه کربلا دو پوش روی
عروس خون داماد بود چه نیکو گفته است شاعر ترک این مضمون
شعر تو کی هفتم زمین نه فلک فوشی غلغله قاسم قدم تویند
عروسنت او طاقنه چک باشیکه نقاب او تور قالی کو نکه
چون قورمزی پراشو کلون لود راقنه **در** عروسی فاطمه زهرا دو
پوش هیای فاطمه زهرا را جناب رسول خدا برداشت و دست
عروس را بدست امیرالمؤمنین داد **اما** در عروسی فاطمه کربلا
عروس رو بپوشی نداشت مگر اینکه باستین خود در روی خود را
می پوشید و در مجلس نوبت او را خواهنش کنیزی نمودند
در عروسی فاطمه زهرا دست برنخن فاطمه را جبرئیل از
نهشت آورد **اما** در عروسی فاطمه کربلا دست برنخن آن
دیشما شمر و خوبی بود که بیازوی عروس بسته بودند **در**

عروسی فاطمه زهرا حضرت رسول خدا با اصحاب بدست خود
شتر و گاو و گوسفند هجرت و کیمه ذبح نمودند **اما** در عروسی
فاطمه کربلا حضرت سید الشهداء نوجوانان سر و قد را قربانی
نمودند **در** عروسی فاطمه زهرا آن محذره را بر ناله صها یاد کرد
سوار نموده و سلمان در جلو و اطراف زنان پیغمبر بودند **اما**
در عروسی فاطمه کربلا عروس را بر شتر برهنه سوار نمودند
و در بعضی از منازل در جلو مرکبها میدویدند **در** عروسی
فاطمه زهرا در هشتاد و سه روز و مرادید نشان می نمودند که حوریه
از یکدیگر میور بودند **اما** در عروسی فاطمه کربلا قاسم را منک
بازان نمودند و میکفند سخنان نالایق را **در** عروسی فاطمه
زهرا چراغ و مشعل در پیش روی عروس در ظاهر می نمودند
و ماه در باطن حضرت رسول خدا و امیر المؤمنین بودند **اما**
در عروسی فاطمه کربلا در جلو عروس همجند مشعل بر سر
نیزه ها در بیا باها و صحراها میگردانیدند مشعل نور آنکه
پیشاپیش آن مشعلها بود سه مبارک امام حسن بود و هو
دانس زهری قرمبی اشبه الناس برسؤل الله و لحنه کسواد
الصبح قد اتصل به الخضاب **در** وقت حضرت علی اکبر جناب

امام

امام حسین علیه السلام را تسلیه و دلدادی داد **از** وقتی
بود که آنسر و از منزل ثعلبه روان شدند و بر سر آب عذاب
نزول نموده و خواب قیلوله نمودند و پیدار شدند که بیان
علی اکبر عرض نمود چرا کوبید منمائی آنسر و فرمودند در خواب
دید که منادی ندا می نمود که شما سرعت منمائیید و مرگ شما را
بسو هفت سرعت منمائیید آن امام زاده عالمقدار عرض نمود
که آیا ما بر حق نیستیم آنسر و فرمودند که بلی ای فرزند کرامی
مخدا او بند یکدیگر بازگشت بندهاگان بسو او است سو کند یاد منمائییم
که ما بر حقیقت و دشمنان ما بر باطل هستند علی اکبر گفت پس
از مرگ و کشته شدن چه پروا داریم آنحضرت فرمودند که خدا
نور اجزای خیر دهد **در** وقت بود که آنسر و بر سر نعش
پاره پاره علی اکبر کوبید و نوحه می نمودند علی اکبر چون کوبید و
نالایق پدید داشتند عرض نمود که جدم و دو قدح از آب کوفت
در دست دار و یکی بمن داد و یکی را بجهت شما ذخیره نموده
نشاید این کلام از آن نوجوان ناکام بجهت تسلیه و دلدادی آن
امام باشد که ای پدر اگر بجهت عطش من کوبانی جدم مرا سیراب
نموده و هرگاه از مفارقت من کوبانی عنقریب فراق بوصول مبتلا

خواهد شد پس ای شیعه تصور نما سخن و آلام و شداید آنرا
از ملاحظه جسد غرقه بخون چنین فوجوانی که در همه آداب
وصفات آراسته بود **در رد** و مخالفت عالم امکان متغیر و متبدل
کردید چنانچه از شهرستانی در کتاب ملل و عمل نقل شده
اول مخالفت شیطان بود سر خداوند عالم را در سجد حضرت
آدم و این مخالفت باعث عداوت آن عنید شد سر ذریه ا
آدم را که ایشانرا از راه حق منحرف سازد و تابع خود گرداند
مگر باره از عباد حقیقی مخلصین را که بمقتضا آن عبادی کنس
للت علیهم سلطان شیطانرا بر ایشان تسلطی نخواهد بود
دویم مخالفتی که خلیفه ثانی نمود در رد قول حضرت پیغمبر
وقتی که آنرا در مرض موت فرمود قلم در دواتی بیاوردید
که از برای شما چیزی بنویسم که بعد از من گمراه نشوید چون
خلیفه ثانی میدانست مقام اتحاد حضرت را با امیر المؤمنین
و میدانست که در خصوص خلافت و وصایت آنرا خواهد
نوشت لهذا مانع شد و گفت بر است ما را کتاب خدا
ما که باین اکتفا ننمود و نسبت هذیان بکلام وحی نظام
آن بر کرده مملکت علامه که مضمون و ما نینطق عن الهوی

ان

ان هو الا وحی یوحی در حق او نازل شد داد و در این مخالفت
و از این نسبت عالم امکان را متغیر و امت آنرا در او گمراه نمود
و باب اذیت و آزار بر روی ذریه آنرا در ظاهر کشود آدی
والله اگر نسبت هذیان از این شقی ابر بان شافع یوم المحشر
ظاهر نمیکردید حصین بن نمیر را کجا جرات این بود که در
روز عاشورا بر روی نشسته لبان پادشاهی نماید و فریاد برآورد
که ای حسین نظر نما بشط فوات که مثل شکم ماهی موج میزند
قطره از آن خواهی چشید تا وارد ها و یکه یکی از مکلفهای
جهنم است کردی و از کجا لشکر شقاوت اثر در اجوات این بود
که در وقتی که حضرت قاسم باید چاک چاک بر روی زمین
افتاده بود بد اظهارش را بسنت جفا مجروح نمایند و بگویند
بکشید این خادگی زاده را و از کجا محض بن ثعلبه عایدی را
جوات این بود که در وقتی که اهل بیت آنرا در ابادست
بسته موافق فقره زیارت منجعه و لقد صفوا اهل بیتک
فی الحدید و او دشام نمودید آن شقی بزبان بریده خود در
پش روی اهل عصمت و طهارت فریاد برآورد و لقد
انی امیر المؤمنین باللثام الفجره **باب سیم در بیان اخبار این باب**

قبل از وصول آن سرد بود زمین کوبلا **سه** و سول آنحضرت را در کوفه
شهادت نمودند و خوب شهادت آن سه نوزکوار در منازل بین راه کوبلا
با آنحضرت رسید **اول** عبدالله بقطره بود در رضاعی آنحضرت بود **دوم**
فیرین مصهر صیدای بود که حصین بن غیاور را گرفت و بنزد
این نباد فرستاد و آنشقی او را با دست بسته حکم نمود که از فوق قصر
بریزد انداختند و چون خوب شهادت او حضرت امام حسین رسید کوفت
سوم مسلم بن عقیل بود و کیفیت واقعه جانسوز عجلایست که بعد از
آن که منافقان کوفه آن سید جلیل را با دست بسته در شکسته
و صورتش بچرخ بکسید که از ضرب شمشیر محمد اشعث سر برید و کوفت
روی آن سرد جدا شد و دندانها اضران آنمظلوم در دهانش
میغلطید باین هیئت او را بد و قصر این زیاد آوردند در آنروز
پروانقلاب تشکی بر آنجناب عارض گردید و موافق روایت منتخب
در سره بود که آب نیاشامیده بود آنمظلوم روی نمود با جماعی که
بود و قصر بودند و منظر از آن بودند و کوزه آب سردی در آنجا
بود فرمود که مرا شربت آبی دهید مسلم بن عمر در جواب گفت ملاحظه
منمائی که این چه آب بسیار سردی است بخدا سوگند که قطره از آن
نخواهی آشامید تا اینکه وارد جهنم شوی و از آب کرم جهنم بجوشی
آنحضرت

آنحضرت فرمودند و ای بر تو کیستی تو آنمعلو گفت منم مسلم بن عمر
با هلی آنمظلوم غریب فرمودند مادرت بغزابت بنشیند چه قدر
جفاکار و نند خود غلیظ القلب میبانی ای پسر با هلی تو بجهنم
و خلود آن سزاوارتری ای شیعه چه بسیار شباهت دارد
احوال این سید جلیل بجناب سید مظلوم آنحضرت **ابو عبدالله**
در روز عاشورا در وقتی که جوهره آبی طلبید و در جواب سخنان
ناصواب شنید و در روایتی که از شیخ مفید نقل شده است
که چون ضعف و تشنگی بر مسلم غلبه نمود نشست و بر دیواری
تکیه کرد چون عمر بن حویرت آنحال را مشاهده نمود بغلام خود
گفت که قدح آبی از برای آنمظلوم غریب آورده چون خواست
که بیاشامد قدح مملو از خون شد پس قدح دیگر آوردند
چون خواست که بیاشامد او نیز پر از خون شد و درودند
نایای آنمظلوم در میان قدح آب افتاد فرمودند که ایامقدر
نشده است که امر بر ذاب بیاشام ای شیعه چه بسیار شباهت
دارد این حال بان زمانی که سید الشهداء داخل شریعت فرات
شد خواست آب بیاشامد که تیری آمد و بردها مبارکتی وارد
شد و خون مثل فواره از دهان آن نوزکوار جاری شد بعضی

که نتوانست از آن آب بیان نماید بادی در آن حال رسول ابن زیاد
آمد و آنجا را طلبید چون آنمظلوم غریب وارد مجلس آن پلید
شد سلام نکرد مردم گفتند چرا بر امیر اسلام ننمودی مسلم
گفت سلام بر کسی باد که متابعت راه حق نماید و از عقوبت
الهی بترسد و اطاعت خدا نماید پس بعضی از دربانان آن
لعین گفتند نمیبینی که امیر بر روی تو میخندد چرا بر او سلام
نمیکنی با مارت مسلم فرمود بخند اسوکتی که امیر غیر از حسین
ندارد و کسی از پسر زیاد میترسد که از مرگش بترسد پس ابن زیاد
ملعون گفت که چه سلام کنی و چه سلام نکنی که کشته خواهی
شد پس مسلم فرمود بگذار وصیت کنم و طریقه وصیت آنمظلوم
در تحفه الحسینیه ذکر شد **در سه وقت** جبرئیل سر اسب و تحفته
احوال از آسمان نازل نمود **اول** وقتی که خلیل الرحمن از جنین
جدا شد نزد بیت باقی رسید **دویم** وقتی که ضربت برفیق مبارک
حضرت امیر المؤمنین زدند **سیم** وقتی که سید مظلوم آمد
صحرائی که بلا در میان خاک و خون غلظان بود آنچه از اخبار
ظاهر میشود اینست که در سر روز عاشورا **سه** نیز گویند که
بانان نمود **اول** عابس بن شیب شوکری بود عابس غلامی داشت
شودب

شودب نام بعلام خود فرمود یا شودب ما فی نفسک ان نضع
قائ ما اضنع اقا تا حتی اقل قال العباس ذاك الظن بک بعد ان
شهادت علام بخندت امام رسید و عرض کرد که ای مولا امروز
در روی زمین هیچ کس عزیز تر و محبوب تر از شما نیست **و هر که**
میتوانست که دفع نماید از شما شد شمنان را بچیزی که از جان
عزیز تر باشد هر انبیه میگردم السلام علیک یا ابا عبد الله
روانه میدان شد و شمشیر از عناف کشید و بجانب اعدا
و بیع بن تمیم گفت که چون دیدم عابس را با تیغ برهنه دشمنان
رو و بشکر می آید و مکرر شجاعت او داد و جنگها دیده بودم
باشکو گفتم هذا اسد الا شود بادی عابس مبارک طلبید کسی
بمبارزت او زلفت فریاد بر آورد و الا جل الا جل کسی حرات
نمی نمود که بمبارزت او بیاید چون عمر سعد حال را چنین دید
گفت که او را از چهار جانب سنات بازان نمایند چون عابس
نا سردی ایشانرا مشاهده نمود دست زد و خود از سر زده
از تن بر آورد و مانند شیر با تن برهنه برایشان حمل و شد
و بیع میگوید بخند قسم باین حال زیاده از دو بیست نفر یاد پیش
انداخته و میدویند آخر الامر او را سنات بازان نموده انقدر

سنت بر بدلتش زدند که از حس و حرکت افتاد **دویم** قاسم بن
الحسن بود و سر و قتی که در میدان اشقیاء مشغول مبارزه بود
عمر بن سعید نضیل از دی ضربتی بر فرق مبارکش زد که بر
در افتاد و سرانوروش شکافته شد و موافق روایتی که در تحفة
الحسینیة نقل نموده ام بعضی از آن اشقیاء آن امام زاده مظلوم را
سنت جفا میزدند و میکشید بکشید این خادجی زاده و آه آه
در آنحال سعید بن عیسى مثلک مبارکت آن امام زاده را دید
و یحیی بن زینب بن یزید بن یزید او زد و شیبۀ بن سعد نیزه
بر پشت او زد که از سینه او بیرون آمد **سیم** حضرت امام حسین
بود که در حین مقاتله با عدا از بسیاری شجاعت آن فرزند شایسته
خدا شمر دعا گفت بجز سعید که تدبیر آنست که لشکر را سه فرقه
نمایم بک فرقه بجانب خمیها او روند و فرقه بالسیوف
و الرماح و فرقه بالند و الاحجار **سه** اسب در مصیبت سینه
مظلومان گویان شدند **اول** اسب خلیل الرحمن در صحرائی
که باید **دویم** در الجناح بعد از شهادت آنسر و **سیم** اسب خالفا
زمان ورود اهل بیت بقلعه کاه **دو سه** دفعه علیا جناب
زینب خواتون سر اسبمه و مضطرب الحال حضرت امام حسین را
از

سه
در سه

از خواب بیدار نمود **اول** در شرب نوردهم ماه مبارک و در ضا
دویم در لیلۀ وفات حضرت امام حسن **سیم** در عصر تا سوعا
دو سه موضع علیا جناب زینب از فرود غم و هم و الم غش نمود
اول وقت ورود بزمین کربلا **دویم** لیلۀ عاشورا **سیم** روز
اربعین در سر قبر امام حسین موافق روایت مهج الاحزان
سه نفر از شهدای کربلا داخل شریعۀ فوات شدند و لب تشنه
بیرون آمدند **اول** حضرت عباس بود **دویم** علی اکبر موافق
روایت منتخب وقتی که خواست بجهت علی اصغر تحصیل آب
نماید **سیم** سبأ العطشان آقای مظلوم را وقتی که داخل
شریعۀ فوات شد و با وجود عطش تیر بودها مبارکش وارد
شد و نتوانست آب بیاشامد **از مصیبت** سه نفر از شهدا استند
الشهداء غش نمودند **اول** در مصیبت قاسم وقت وداع
موافق روایت عوالم **دویم** در مصیبت علی اکبر در دو موضع
سیم در مصیبت حضرت عباس وقتی که ببالین آنسر درآمد
سه شیرو در مصیبت امام حسین که بینند **اول** شیرو که در
صحرائی کربلا سر راه بر حضرت عیسی گرفت **دویم** شیرو که
فصه بجهت حفظ اجساد شهدا آورد **سیم** شیرو که زارع

در سه
مصیبت
از سه

فهر علقه دید موافق روایت منتخب در سه موضع سید الشهدا
خون بجانب آسمان باشد **اول** خون کلوی علی اصغر **دویم** وقتی
که داخل شریعه فوات شد و ضریه بن شریه تیری انداخت که
بجنگ شریفش وارد شد **سیم** وقتی که تیر سه شعبه زهر آلود
بر سینه مقدس منور آنظلوم وارد گردید **سه** فضیلت
و منقبت در حضرت رضا و وحی الهی الفدا میباشد که باین قسم
در پنهان و ائمه اطهار نامی باشد **اول** اینکه آنرود قبله
هفتم است و هر کس توجه بمرقد منور آنرود مستقبل قبله
نماید ادراک توجه هفت قبله نموده و تفصیل هفت قبله
در باب هفت ذکر خواهد شد **دویم** اینکه در مجاورت
آنرود وارد شده است من زاره او بابت عنده کلمه کان کن
ذوالله فی عمره اگر چه اخبار فضیلت زیار حضرت امام حسین
زیاده بر اخبار فضیلت زیار آنرود است چنانچه در نجات
المخالفین تفصیل آن بیان شده لیکن در بعضی اخبار وارد
شده که اذادت فانصرف ولا تتخذه طلبا و در خصوص
حضرت رضا حدیث مسطور صریح است در مطلب **سیم** آنکه
هر کس معتقد بامامت آنرود باشد از شیعیان است و این
خواهد

خواهد بود چنانچه در حدیث جواده وارد است که لا یزور
الا الخواص من الشیعة و در زیار جواده مسطور است
که التلام علی من جعل الله **سه** مرکوب بعد از وفات پاک
خود خود را هلاک نمودند **اول** ناقه رسول الله **دویم** ناقه
سید الشهدا **دویم** موافق روایت مخفی **سیم** ذوالجناب بود **سه**
بزرگوار را در شب دفن نمودند **اول** فاطمه زهرا **دویم**
حضرت امیر المؤمنین موافق روایتی که در جلد هشتم مجار الانوار
است **سیم** حضرت امام رضا موافق روایتی که در عیون اخبار الرضا
است **دویم** دفعه از آسمان خون با دید **اول** در شهادت یحیی
دویم در شهادت امیر المؤمنین موافق روایت مجار الانوار **سیم** در
شهادت حضرت امام حسین **سه** آنکشت در نزد خداوند متعال محبوب
بودند **اول** آنکشت سلمان بن داود **دویم** آنکشت امیر المؤمنین
سیم آنکشت امام حسین **سه** سنت را از هشت آورده **اول**
حجر الاسود **دویم** مقام ابراهیم **سیم** سنت حضرت موسی که در
زده چشمه آب از او جاری میشود **سه** اسم باعث بکام میشود
اول نام امام حسین **دویم** نام ذی نب **سیم** نام کر بلا **دویم**
مجلس سرانورد امام حسین را بچوب ستم آورده نمودند **اول**

عرض کرد در آن حال آن قرین ریخ و تعب موافق روایت منتخب
نظاظا المحسن رائه الى الارض و بکی حتی بل از یانه **سیم**
وقتی که ناله یا ایا اذک اناک از حضرت عباس شنید موافق
روایت محرق القلوب وقتی که ببالین حضرت عباس رسید دید
که بیدار پاره پاره عباس بر سر دی زمین افتاده باد و دست پاره
و سر شکافته و سینه مجروح و بدن چاک چاک در میان خون و خاک
و مشت بکناری افتاده و موافق روایت منتخب فریاد و دنا
از دل زار بر کشید و فرمود یا ایاه یا عبا یا یا محبة قلبا و اقرة
عیناه و اقله ناصرای پس فرمودند یا اخی یعنی علی و الله فراقک
جهاد وقتی بود که بر سر نعش عباس نوحه و زاری می نمودند
چنانچه از کتاب مجاز الانوار منقولست که آن مظلوم داغدار
در وقتی که بر سر نعش حضرت عباس وارد کردید فرمودند
الآن انکسر ظهري و قلت حیاتی آنرود و آن امام مظلوم بر سر
نعش برادر خود چنان نالید و از غم و الم چنان مضطرب گردید
که بهوش شد و شهادت آن بزرگوار چنان بر غم و بپستی آن
حضرت افزود که کلام انکسر ظهري و قلت حیاتی بر زبان
مبارک جادی فرمود و موافق روایت مجاز الانوار آن مظلوم
داغدار

داغدار جسد پاره پاره برادر خود را مخاطب ساخته فرمودند
ای برادر که **کسرا بقتلتک ظهر بسط محمدی و کبیره اکثریت قوی**
الاسلام **قطعوا بقطع یدیک ایدی السبطه و انقطعت به**
ایدی البی التامی آن مظلوم موافق روایت منتخب بر نعش
پاره پاره آن قرین ریخ و تعب این قدر کربت که بهوش شد
چون بهوش آمد آن نعش بخون و خاک آلود داد بر گرفت
و کوبید می نمود **جهاد** زن در قتلگاه بر سر نعش برادر خود آمدند
و از کوبید و ناله عالم را منقلب نمودند **اول** مرصیبه خواصر
عمر بن عبدود بود که برادر خود را در میدان کشته دید
و زره او را از بدنش بیرون ننموده بودند **دویم** صفیه
دختر حمی ابن اخطب بود که حضرت نبوی بیلال عتاب
فرمودند که چرا صفیه را از راه قتلگاه میهودان آورده که
نظرش مجسد غرقه بخون برادرش افتد و چنین مضطرب شود
سیم صفیه خواصر حمزه بن عبدالمطلب بود که بد برادر خود
حمزه را در بیابان احد پاره پاره دید **جهاد** علیا حباب زینب
خواتون بود که در قتلگاه در تفتحص جسد غرقه بخون برادر
خود بود که ناکاه نظرش ببید پاره پاره برادر خود افتاد و

و شاید آن محذره حزینه نعش برادر خود را یکی از سه علامت
شناخته باشد تفسیر علامات در جلد دوم تحفة الحیثیه
مسطور است آه آن سه خواهر همینکه بر سر نعش برادر
خود وارد شدند نعش برادر خود را شناختند ولیکن علیا
جناب زینب نعش برادر خود را شناخت و همین شناختن
آن محذره نعش پاره پاره خون آلود برادر خود را تشخیص
بودن او زمانی در قلکاه از اعظم مصایب است **چهارم**
از زنان آل محمد را در مجلس بزدخواستن کنیزی نمودند
کاینکه از اهل اسلام خود را میدانشند **اول** فاطمه دختر
امیرالمؤمنین موافق روایت صدوق **دویم** سکینه دختر
سیدالشهدا **سیم** ام کلثوم موافق روایت ظهیر **چهارم**
فاطمه دختر امام حسین موافق روایت شیخ مفید **چهارم** آتش
در عالم از روی کفر و طغیان بر اهل ایمان افروختند **اول**
آتش فرعون بزوجه خربل که آن زن مشاطه دختر فرعون
بود و بسبب ایمان او فرعون او را در آتش انداخت **اول**
دفعه طفلان خود در سال او را در آتش انداخت طفل شیر
خواره او بسخن درآمد و گفت ای مادر ما بر حقیقت و حق با ما
بالا

چهارم

بالاخره آن زنا فرعون نیز در آتش انداخت **دویم** آتش خورد
بر حضرت خلیل الرحمن **سیم** آتش عمر بن عبد مناف حضرت امیرالمؤمنین
چهارم آتش عمر سعد نجیام حرم امام حسین در چهار وقت
خون از زمین جوشید **اول** در شب قتل یونس بن یزید
حضرت موسی **دویم** در شبی که حضرت عیسی را با آسمان بردند
سیم در شب قتل امیرالمؤمنین **چهارم** در روز شهادت
امام حسین و در آخر جلد هشتم بحار الانوار در این چهار زمان
خون از زمین جوشید در حدیث منقول از صدوق مسطور
است **چهار** کوش در صحرائی کوبله بجهت پیرون نمودن کوشواره
در **اول** صقیه دختر مظلومه امام حسین موافق روایت
عمر بن البکاء **دویم** ام کلثوم موافق روایت منتخب **سیم** فاطمه دختر
امام حسین **چهارم** زینب خوانون موافق روایت منتخب **محبین**
و شیعیان خلیف امام حسین در **چهار** وقت چنان بی اختیار
میشوند و سر رشته صبر و قواد از کف افتد و درها میمانند
اول وقتی که چاو و شان و مذاحم شیعیان را بکربلا دعوت
می نمایند و چنانچه صور قیامت در سر و قیامت مرد مرا
بمقتضای آیه وافی هدایه یوم تری الناس سکاری مرد مرا

چهارم

محب

مست و مد هوش میبازد هم چنین صور چا و نشا کر بلا ی
حسین سر در ترا از حلیه عقل و شعور عاری ساخته دل از دنیا
و فرزند و مال و منال برداشته دو بگردد ای آن سرور منبها نید
و **دویم** وقتی که چشم مجبین آن سرور بر یکی از زائرین واقع میشود
که از کربلا مراجعت نموده یا عازم بکربلا نیند یا اختیار شده
چنانچه مجنون هر وقت که نظرش بر سکی می افتاد که از کوی لیلی
گذر نموده خود را به اختیار بدست و پای آن سات می انگذد
دست و پای آنرا میبوسید هم چنین مجبین آن سرور به اختیار
شده خود را بان زانو میرساند شاید که از کورد و غبار کربلا
آن سرور ذره طویلی دیده نماید **سیم** وقتی که نظر زائرین
و مجبین از دور فرسنگی کربلا بقبته اسلام مرتد منور و مضع
مظهر آن سرور واقع میشود به اختیار اشت شوق از دیدن میبازند
و بزبان حال گویای این مقال میشوند **انکه** میبینم بر پستان
یاد بیا بخواب خواب خوشتر را در چنین راحت پر از چندین غذا
چون کلیم الله در کوه طور زاله و حیوان و چون روح الله بر
سر و افنا نکران عمرش عظمت رحمن میبازند **چهارم** وقتی که
زائرین از در باب السلام داخل دوضه مقدسه آن سید انام
نموند

شوند و نظر ایشان بر سر قد منور و مضع مظهر آن مظلوم نشه
جگر می افتند و مشاهده نمایند که آن سرور بد خون آلود علی اکبر را
چون جان شیرین در بر گرفته و مثل حیوة ظاهری سرور را بیند
خود فها ده و در آن حال زبان بیایستی گشت معلت گویا سازند
چهارم طفل صغیر از حضرت امام حسین در روز عاشورا نشا
تیر بلا شد **اول** علی اصغر بود **دویم** جعفر بود در وقتی که
نفس علی اکبر را بده خیارم حرم آوردند آن طفل سراسیمه از خیمها
پهرون دوید و از غایه وحشت سیل و زید تا بر سر نفس علی اکبر
رسید ناگاه تیری آمد و بر آن طفل صغیر وارد کرد دید و از ضرب
آن تیر شهید شد **سیم** طفل صغیری که علی اکبر بجهت او از شریعه
فوات آب آورد و قبل از آنکه آب بگویی خوشکید او برسد
تیری بر او زدند و او را شهید نمودند و ظاهر اینست که نام آن
طفل محمد باشد چنانچه در کتاب حدیقه الشیعه مسطور است
چهارم عبدالله بود در وقتی که حضرت امام حسین بر زمین
افتاده بودند آن طفل را در مقابل نظر آن سرور شهید نمودند
چهارم نضر در عصره محشر سواره خواهند آمد **اول** حضرت
پیغمبر **دویم** امیر المؤمنین **سیم** صالح پیغمبر **چهارم** حمزه بن عبد
المطلب

چهارم

چهارم

فرید که مبادا هتک حرمت خانه کعبه نمایند در روز هشتم
ذی الحجه حج را بدل بجهه مفرده نموده از مکه بجانب عراق روانه
گردیدند **دویم** حضرت امام موسی کاظم که آنروز با برادران
الرشید از مسجد پیغمبر در حال نماز بیرون کشیدند و بلاخره
در بغداد شهید نمودند **سیم** حضرت امام رضا که آنروز
با برادران و جابه ابن ابی عمیر از مدینه بجانب خراسان آورد
چهارم حضرت امام محمد تقی که آنحضرت را با برادر معتمد عباسی از
مدینه بیرون نمودند و وارد بغداد شدند **پنجم** حضرت امام
علی نقی بود که یکی از اعظم بنی عباس که متوکل نماز جمعه حرمین
بود نامه بسو متوکل نوشت که هرگاه میخواهی حرمین از تو بشاید
و کسی در آن دخه نماید علی بن محمد را از آنجا بیرون نماز بیا
که او مردم را بسو خود میخواهد و جمعی تابع او شده اند و با او
پیعت نموده اند چون متوکل نامه او را خواند جمعی را فرستاد
که آنروز را از مدینه بسمت سمرقند راهی روانه نمایند و فر
ستادگان سه روز در مدینه آنروز را مهلت داده و بعد
از سه روز با اتفاق آنروز روانه شدند و در عرض راه
معجزات بسیار از آنروز ابرار مشاهده نمودند **حضرت**

امام

حضرت

امام حسین در مصیبت قاسم دو پنج موضع کوبیدند **موضع**
اول وقتی بود که آن نوجوان ناکام در خدمت عم نیکو فرج
آمد و اسرار نمود که او را اذن جهاد دهد چنانچه از بخار
الانوار نقل شده که حضرت قاسم مانند آفتاب جهات تاب
میدرخشید و هنوز بحد بلوغ نرسیده بود آن شاهزاده عالی
مقدار بخدمت عم بزرگوار خود آمد چون نظر آن بزرگوار
بر آن جوان کلعدار افتاد که قصد مبارزت نموده دست
مبارک خود را بگردن او انداخت و جعلاً بیکیان حتی غشی
علیهما یعنی آن دو مظلوم انقدر کوبیدند که هر دو بهوش
شدند **موضع** دویم وقتی بود که نظر آنروز بخط شریف
برادرش افتاد بی اختیار ناله و آه بر آورد و یکی بگوشه
و ناله و او بیلا و وابشور از حیکر بر آورد و بجانب قاسم نظری
فرمود و باز اشک از چشمش جاری شد **موضع** سیم وقتی بود
که آن نوجوان ناکام فتح نمایان نموده بود و ازوق شامی را
با چهار پسرش بدو فرستاد از کرمی هوا و تلاش کارزار
باعدا تشکی بر آن جوان نوکد خدا روی داده در آن حال
رو بجانب آن امام تشنه لبان نهاد چون بزرگوار آنحضرت

موضع

موضع

موضع

دسید از اسب پیاده گردید و در کاب عم خود را بوسید
نمود یا عم العطش العطش ای عم بزرگوار تشنگی کار مرا سزا
و آتش غم و اندوه اهل بیت مغز استخوانم را که آخته حضرت
در آنوقت از کلام آن نوجوان زار زار گویت و گفت ای
عموجان نوزد بت دسیده که از دست جدت شراب کو تو نشو
و لباس سندس و استبرق هفت در پوشی و موافق روایت
تحفة الحیثیه انکتر خود را در دهان حضرت قاسم گذاشت
و قال القاسم فلما وضعته فی فمی وجدته کانه عین ماء فان
توبت منه موضع چهارم وقتی بود که بر برعش قاسم آمد حمید بن
مسلم میگوید که من در لشکر عمر سعد بودم دیدم که قاسم ابن
الحسن متوجه لشکر ما شده و روی او مانند ماه میدرخشید
و شمیری در دست داشت و پراهن و ازاری پوشیده
و نعلینی در پا داشت که بند بکنعل او کسخته بود و بخواب
چنین است که بند نعل پای چپ او بود در آنحال عمر بن
سعد از وی گفت بخدا سوگند که من میروم تا او را بقتل
آورم کفتم سبحان الله چه میخوای از او بخدا سوگند که اگر
بر من ضربت زد من دست خود را بجانب او نمیکشایم و آنگاه
اورا

مو

اورا همین اشخاصی که او را احاطه نموده اند و از خواهند گفت
که از این معرکه بیرون رود پس آن ملعون بی رحم گفت بخدا
سوگند بر او اسب خواهم تاخت بر عه الفو و اسب خود را بخدا
او تاخت و از آن جوان روی بر نداشت تا آنکه بنمشیر خود
چنان ضربتی بر فرق همایون او زد که سرانوردش شکافته
گردید و پرورد در افتاد پس سعید بن عمیر عنید شکم آن
نوجوان ناکار را دید و بجی بن وهب نیزه بر پهلوئی
آن مظلوم زد و موافق روایتی که از منتخب نقل شده شیبته
ابن سعد شای نیزه بر پشت آن امام زاده مظلوم زد که
از سینه اش بیرون آمده آه در بعضی از کتب معتبره مسطور
است که آن اشقیای آن امام زاده مظلوم را بسک جفا میرسد
و میکشند بکشید این خارجی زاده را در آنحال آن مجروح
داعدار در میدان کارزار افتاد و چون سرخ نیم نهمل
در میان خاک و خون غلطان بود و بصدای ضعیفی فریاد
بر آورد یا عم ادر کنی حمید میگوید چون صدای استغاثه
آن مظلوم بگوش آنسرود رسید مانند باز ختمکین بر آن
جماعت پس بدین حمله نمود و شمیر حواله عمر از وی که قاتل

آنمظلوم بود نمود آن شقاوت بنیاد دست خود را بدم ^{ششم}
آنجناب داد که از مرفق جدا شد آن ملعون چون دست خود را
بریده دید صیحه کشید چون لشکر شقاوت افراود از صیحه او را
شنیدند سواران اهل کوفه با مداد آمده که او را از دست
آنبرد نجات دهند در آنحال یابره حروب مشتعل شد و جنگ
مغلوبه شد بخوکیه آن امام زاده مظلوم در زیر ستم اسبان
پایمال شد و آن اشقیاء هر چند سعی نمودند که عمر ملعون را
از دست آنحضرت نجات دهند ممکن نشد تا اینکه بروایت ^{مختص}
آن امام دلکباب آن خسران مآب را بقتل رسانید و در باغ
دار خود را از غدغه او قانع نمود در آنحال کرد و غبار آن
کار زار را فرا گرفته بود حمید بن مسلم میگوید چون غبار کار زار
فرو نشست دیدم که آن امام مظلوم بر سر نعش قاسم ایستاد
و قاسم دست و پا میزد پس موافق روایت منقول از آن ^{مختص}
آنحضرت در آن حال زار زار گریست گریستن شدیدی و فرمودند
یعز و الله علی عملت ان تدعوه فلا یجیبک او یجیبک ^{یعنی} فلا
او یعینک فلا تعنی عنک بعد القوم قللوا ^{یعنی} بخدا کند
که دشوار و کوانت برعم تو که تو او را بیاری خود طلب ^{ناله}

و او

و او اجابت تو نماید و یا اجابت تو نماید ولیکن اعانت تو نماید
یا اعانت نماید تو را ولیکن دفع ضری از تو نماید و در ^{شده}
از رحمت خدا قومی که تو را بقتل آوردند صوت و الله کثروا
تو و قل ناصره یعنی آواز من او از کسی است که بسیارند قاتلین
او و کند فریاد و رسان او پس آنمظلوم و دلکباب نعش آن جوان
ناکام را برداشت حمید میگوید که با ما رسیدیم آنروز در آنکه سینه
قاسم را بسینه خود چسبانیده بود و دو پای آن طفل بر زمین
کشید میشد من در پیش خود گفتم آیا این بز و کوار در این فعل
چه در نظر دارد دیدم که آن طفل را آورد و موافق روایت
مختص آن نوجوان و دلکباب را آورد در میان خیمه گذاشت
و هنوز وقتی از قاسم باقی بود پس آن مظلوم مجروح در آن
نفس آخرین چشمها خود را کشود و نگاه حسرت بجهش نمود
دید که آنحضرت او را در بر گرفته است و میگوید ^{موضع} بیچم
وقتی بود که آن مظلوم غریب نعش آن نوجوان را بجمه آوردند
همینکه زنان و دختران و باقی محدثات فهمیدند که نعش قاسم
آنحضرت بجمه آورده همه بدور نعش او گریبان چاک نمودند
سپه ما در آن دلفکار و عروس مایوس آن نوجوان را غدار

بادل فکار زاد و زاد کو بسند در آنوقت آنروز نکاح حضرت
امیرزی بان نوجوان آغشته بخون نمودند و فرمودند یا نبی
قُلُّوْكَ الْكُفَّارُ كَاتِبُهُمْ مَا عَرَفُوْكَ وَلَا عَرَفُوْا مِنْ حَبْلِكَ وَابْرَئِكَ
پس آنحضرت کو سینه کو سینه شدیدی و باقی زنان اهل حرم
نیز کو سینه و طباخچه برد و آنها خود میزدند و کو بیالم در
این مصیبت چاک نمودند و ناله و اویلاه و زاش و ابر آوردند
حضرت یحییٰ پیغمبر بابی عبدالله از پنج جهت شبا هست داشت لهذا
آنروز در سفر محنت اثر کو بلا مکرر قصه حضرت یحیی را یاد
میسزودند **اول** اینکه یحیی پیغمبر شش ماه متولد شد چنانچه آنروز
نیز شش ماه مدت حمل او بود **دوم** اینکه قنذاقه یحیی را با سینه آوردند
که ملائکه زیاده نمایند چنانچه قنذاقه آنروز را چنین نمودند **ثالثا**
بتفصیل در جلد اول تحفه المحیثیه نقل نموده ام **سوم** آنکه در
در هر خانه که حضرت یحیی بود از نور صورت او آنخانه روشن
میکردید و هم چنین حضرت امام حسین موافق روایت عوام
بلکه بعد از شهادت سر مقدس منور آنروز در بالای نیوه مثل
ماه شب چهارده میدرخشید و لغت و اشراقا از آنروز
ساطع و لامع بود **چهارم** آنست که چون سر یحیی را در میان
طشت

طشت بریدند آنسر بر خون در میان طشت طلا تکلم نمود بان
پادشاه جابر بنی از منکر نمود و فرمود که ای پادشاه مستکبر
نکاح دختر زن حرام است از نکاح او اجتناب نما چنانچه
سر حضرت سید الشهداء در آن شبی که آواز صغیر خود را از
خوابه شام شنید در مجلس بزید بلند کردید و در هوا ایستاد
و چون ابر بهار و کویان و بنا له خون رو بجانب خلاق آسمان
و زمین نموده و عرض نمود اللهم هؤلاء اولادنا و اکبادنا
و هؤلاء عیالنا و نسائنا و بعد از آن رو بجانب بزید نمود و
فرمود که ای لعین من در حق تو چه بدی نموده بودم که تو این
همه ظلم بمن نمودی پس متوجه خداوند شد و فرمود اللهم داد
مرا از بزیدستان پس لوزه باندام آنلعین افتاد حکایت طاهر
ابن عبدالله دمشقی مشهور است بلی مکرر سر منور آنروز
در بالای نیوه ظالمین را نهی از منکر منبهد **پنجم** آنست که
ببب قتل یحیی در آسمان حرمت ظاهر شد چنانچه در شهادت
آنروز چنین شد چنانچه از حضرت امام محمد باقر روایت
شده که آنروز فرمودند که قابل یحیی بن زکریا و قاتل امام
حسین سر در و از زنا بهم رسید بودند و آسمان سرخ شد مگر

از برای شهادت آن دو مظلوم و این سرخی تا قیامت باقی خواهد
بود و کیفیت حمرت آنها در سر روز عاشورا از سه حربه بود
اول وقتی که خون کلوی علی اصغر را بجانب آنها پاشیدند
دویم وقتی که آن دو را شهید نمودند و سیم وقتی که تیره شعبه
زهر آلود بر قلب آنحضرت واقع گردید و خون مثل نازدان
جاری شد و آن خون را آنحضرت بجانب آنها پاشیدند ^{سبعین}
خداوند عالم ببلای مبتلا نمود **اول** نوح نبی بود که در هزار و پانصد
سال عباد خداوند نمود هشت صد و پنجاه سال که از عمر گذشت
پس بخواست نبوت شد و خلق را بسوی خدا دعوت نمود و اسمش نوح
عبد الغفار بود با نصد سال کوبه و نوحه نمود و از نوح گفتند
سیصد سال قوم خود را بخداوند دعوت نمود اجابت او ننمودند
و آنقدر چوب و سنک با او میزدند و از تبت بسیار میبودند که
از کوشش خون جاری میشد و سه روز مد هوش افتاده بود
که خون از کوشش می آمد بعد که هوشی آمد باز دعوت میبود
شب و روز در دعوت اصرار میبود و اینان اجابت نمیگرفتند
سه قرن گذشت از عمر او که پدران مردند و فرزندان ایشان
باقی ماندند و هر یک از ایشان پسران خود را می آوردند
در

در هنگامی که آن پسر خورد بود و آن طفل را در بالای سر نوح
باز میداشند و میکشیدند ای پسر اگر بعد از من بمانی اطاعت
این دیوانه منما و چوب و سنک با او میزدند تا اینکه مد هوش
میکردید با این همه اذیتها شکر الهی داشتند بجای آوردن چنان
سید بنیاد میفرمایند سه چیز از سه کس آموخته شد صبر
از ایوب و شکر از نوح و حسد از فرزندان یعقوب و
در قرآن وصف نوح فرموده **ان الله کان عبدا شکورا** ^{دویم}
ابراهیم بود که ببلای نمرود مبتلا گردید و در اثنای پونا
شد از مجنق و و با تئس میرفت قلب خود را متوجه خدا نمود
و مشغول ذکر الله و خالص از توجه باغیا نمود حتی اینکه
ملائکه باد و آتش و دریاها و کوهها و سایر ملائکه حتی جبرئیل
و خصت اعانت از او طلبیدند قبول نفرمود و توجه و توکل
خالص بخداوند نمود **سیم** یوسف ببلای چاه و زندان
و فریفته شد زلیخا مجنی و جمال او و حفظ خود نمودن و
عبادت خداوند در چاه و زندان نمودن و حال اینکه زلیخا
مقرر نموده بود که یوسف را از زندان بیرون می آوردند
و چوب میزدند که صدای او را بشنود تا تسکین عشق بصوت

او نماید **چهارم** ایوب بود که سیلابی کومان که چندین سال
دوازده هزار زوج کرم ببنا او مساط شد کوش و پست
او را خوریدند و همان استخوان و عروقی باقی مانده بود چنانچه
در مجالس المنقین ذکر نموده با این حال شهادت وجه ایوب
و حیمه نام زبیر بغل او را میکرفت و او را دست منجم تا صبح
بنام مشغول بود **پنجم** بولس بود که در شکم ماهی مبتلا شد
بود چنانچه تفصیل قصه او در باب دو ذکر شد **در ششم** مصیبت
مظلوم کربلا اعظم از جمیع مصائب است **باب ششم در اخبار**
و احادیث این باب آنچه از روایات ظاهر میشود اینست که در روز
ششم محرم اجتماع لشکر شقاوت اثر برد و انشای یوم محرم
گردید در عدد جنود نامسعود خلاف است روایتی سی هزار
و موافق روایت دیگر چهل هزار و موافق روایت دیگر صد هزار
و موافق روایت ابی مخنف صد و پست و دو هزار و موافق
روایت ابن شهر آشوب صد و هشتاد و چهار هزار نفر در وقتی
که آنسرورد بر ایشان حمله مینمود آن اشقیاء بر آنسر و اها نموده
بودند و آن مظلوم را تیر بازان نمودند و موافق روایت شیخ
مفید جنود مرد و در مثل سیلاب آن وادیرا گرفته بودند
و موافق

باب ششم در اخبار و احادیث این باب است

و موافق روایت مرحوم علامه مجلسی از قطعه طایفه نابقاد است
از لشکر ضلالت اثر پر بودند و آن وادی پر بود از ایشان
و موافق روایت ابی مخنف از اهل کوفه بتنهائی هفتاد هزار
از سواره و پیاده بودند که در صحرائی کربلا بجهت اذیت و آزار آن
شایع یوم جرایع شده بودند و موافق روایت دیگر هفتاد
امیر و آن لشکر شقاوت اثر بود و از اهل شام سی هزار نفر بودند
و از اهل مدین و بصره هفت هزار نفر بودند باری این همه
لشکر و عسکر و این همه تیر و نیزه و شمشیر و خنجر و این همه مصیبت
و درد و الم بجهت یک نفر بود و این شد امید و آلام بجهت حسن مظلوم
دو حی که الفدا بود **و اما** اصحاب آنسر و موافق روایتی که از امام
محمد باقر روایت شده چهل و پنج سواد و صد پیاده بود و موافق
روایتی که از مناقب نقل شده جمیع اصحاب آنسر و هشتاد و دو نفر
بودند سی و دو نفر از ایشان سواره بودند و صلح ایشان مختصر بود
بیزه و شمشیر و موافق روایت شیخ مفید در او شاد عمه ایشان
سی و دو نفر سواره و چهل پیاده بودند و همین روایت
مشهور است **سپاه** ظلم چه پر کاد کفر گشت محیط **حسین چه**
نقطه توحید در میان افتاد **انچه** از روایا معلوم میشود اینست

و

انچه

که حضرت امام حسین در مصیبت جناب علی اکبر در شش موضع
گویند **اول** وقتی بود که علی اکبر بخدمت آنسر و آمد که اذن
جهد حاصل چنانچه در کتاب مکتوب روایت شد که علی اکبر
بخدمت پد و الا که آمد که اذن جهد حاصل نماید مظلوما
مایوس موافق روایت سید بن طاووس نظر مایوسانه بصوت
آن نوجوان کلعدار انداخت اشک از دیدن آنها مبارک فرود
وانگشت سببه خود را موافق روایت بخارا و انوار بطرف آنها
بلند نمود و فرمود اللهم اشهد علی هؤلاء القوم فقد برز
الیهیم علام اشبه الناس خلقا و خلقا و منطقا برسولک و کنا
اذا اشتقی بنیت نظرا الی وجهه **دوم** وقتی بود که مصیبت
مادرش لیلی با حضرت امام حسین نمود چنانچه در امواج الکبارت
نموده ام و ردی عن ذیب بنت علی ایها قاتل فلما مات جد
النسبی بکی الحسین بکاء شدید و ما صرخ و ما صرخ و کذا موت
ابی و امی و اخی فلما اراد علی اکبر المبادرة قال کلاما ففصلح
الحسین و صرخ و حرم عشتیا علیه فوثبت و ناعقته و اخذت
و اسه من التراب فلما اتا ق سالته عن سب صراخه و صیخته
و قال و صفای ابی فی امه لیلی و انها ما کانت من اهل بیت النبوة

فصاد

فصاد الروح و الاختیار عنی و دایت ما زایت منی **مولف** گوید
سرا اینکه آنسر و مظلوما در آنحال بی اختیار شدند و صیخته
و غش نمودند شاید این باشد که چون پدر و پسران طالب انیت
که فرزندش مطلبی از او خواهد که در آنجای آن بگوشد چون
علی اکبر این مطلب را از آنسر و درخواست بخاطرش رسید از
مصیبتی که بر لیلی مادر او وارد شود که سر این نوجوان بر سر
نمانند و از مقابل کجاوه لیلی بگذرانند و بان همه مصائب که
بر لیلی وارد شود و آنسر و نتوانند که دفع از تنی از او نمایند
سوم وقتی بود که آن نوجوان ناکام گشته کام از میدان حروب
برگردید و بخدمت آنسر و مراجعت نمود و عرض کرد که یا ابا
العطش قد قتلنی و نقل الحدید اجهدنی فهل الی شریه من الماء
سبیل انقوی به علی الاعداء پس آنمظلوم بگریه درآمد و فرمود
یا بنی یعز علی محمد و علی بن ابیطالب و علی ان تدعوهم فلا یجیبوک
و تسغیبت بهم فلا یعینوک و موافق روایت بخارا آن معذرت
روح و احسان بنوجوان خود فرمودند یا بنی هات لسانک پس
آنمظلوم زبان علی اکبر را در دهان خود نهاد و مکید و در بعضی
از روایا وارد شده که علی اکبر عرض کرد یا ابا انت اشد عطشا نا

بیر

یعنی ای پدۀ تو از من تشنه تری و موافق روایت دیگر از بخاری و
وعوالم آنکستر خود را در دهان علی اکبر گذاشت و فرمود که این
آنکستر را در دهان خود نگاهدار و برگر و بسو قنال دشمنان
امید دارم که شام نغمائی مگو آنکه بیا شاماند تو را جده تو از
جام او نای خود آشنا میدی که بعد از آن هرگز تشنه نشوی
چهارم وقتی بود که صدای استغاثه علی اکبر را شنید
و خود را بر سر نعش آن نوجوان رسانید حمید بن مسلم میگوید
در وقتی که علی اکبر از بیاری جراحت بر سر روی زمین افتاد
در آنوقت آن نوجوان مجروح بر سر روی زمین نشست
روی خود را بجانب خیمها اهل حرم گردانید و گفت یا ایه
علیٰک منی السلام ای پدۀ اینک جدم محمد مصطفی و جده
دیگرم علی مرتضی و جده ام فاطمه زهرا و عم حسن مجتبی
آمده اند و مشتاق تو میباشند و بعد از آن آن نوجوان
صیحه از دل در دناک بر آورد که صدای او بگوش امام
مظلوم رسید پس آن مظلوم قریب رنج و تعب موافق روایت
منقول از منتخب بیابانه روانه بجانب علی اکبر گردید و در آنوقت
جیبه خود کنی پوشید بود و عمامه کلناری بر سر بسته بود
که دو

که در طرف آن انداخته بود اول آن در دست چهره آن قوم بچینا
گردید و ایشان را منفرق ساخت و بعد از آن ببالین نوجوان
خود آمد چون نظر آن امام مظلوم بر آن مجروح بقرار افتاد که
در میان خالک و خون دست و پا میزند صبر و قرار از کفش وها
شد چنان صیحه از دل در دناک و قلب اندوه ناک کشید که
صدای صیحه آن مظلوم بگوش زنان اهل حرم رسید که در آنوقت
موافق روایت ابی مخنف اهالی حرم از خیمها بیرون دویدند
و در آن مصیبت عظمی سبک بار صیحه از دلفکار بر آوردند و صداهای
باستغاثه بلند نمودند چون آنحضرت صدای ناله و فریاد زنا خود را
شنید بر گشتند و بر ایشان نبت زدند و فرمودند انکلین فان
الیکل اما مکن یعنی ساکت شوید و گویید و ناله ننمایید زیرا که
بدرستی که گویید در پیش روی شماست یعنی بعد از این گویید بسیار
خواهید نمود حال وقت گویید شما نیست **پنجم** وقتی بود که
بر سر نعش آن نوجوان مجروح نشاند و صورتش گذاشتند
چنانچه از کتاب منتخب روایت شده که آن مظلوم غریب سر نوسر
دید و سر و سینه خود را بر کتاف گرفت و خون از روی مبارکش
پاک نمود و میفرمود قتلواک یا نبی تو را آه کشند ای فرزند من

و بروایت ما پیشودوی مبارک خود را بر روی او نهاده و فرمود
قَتَلَ اللهُ قَوْمًا قَتَلُواكَ یعنی خدا بکشد جماعتی را که تو را شهید نمودند
چه بسیار جرات نمودند بر خدا و بر همت حرمت رسول او بعد
از آن موافق روایت ارشاد سیلاب است از دیدن ما مبارک
خود جاری نمود و فرمود وَعَلَى الدُّنْيَا بَعْدَكَ الْعَقَابُ یعنی انفرزید
بعد از تو خاک بر سر دنیا و زندگانی دنیا پس آنرا در دست طغیان
بر سر و کسوا آن نوجوان میکشید و جانان داشت که چنین بفرماید
که ای دوستانی چشم پنهانی حسین مظلوم و ای مونس شبهای
زینب و کلثوم ای شپه رسول خدا و ای عزیز دل فاطمه زهرا
ای ماه مکه و مدینه و ای دلنواز فاطمه و سکنه ای قوه پشت
سید سجاد و ای میوه دل لیلای نامراد ای امید واری آل
پیمبر و ای سرور سینه پنهان و مادر موافق روایت سابق فرمود
أَمَّا أَنْتَ وَكَدَيْ خَقْدَ صُرْتُ وَأَسْرَجْتُ مِنْ هَمِّ الدُّنْيَا وَغَمِّهَا
و صرتم الی دوح و دریمیا یعنی اما تو ای فرزندی بر براهت شد
از هم و غم دنیا و بسوی روح و ریختن همت خواستگد و بقی انوار
گمها و غمها و ما اشرع نحو قه بخت یعنی بخت تو در هم و غم دنیا باقی
ماند چه بسیار در دست که ملحق خواهد شد بتو حمیدین مسلم
میگوید

میگوید من در لشکر عمر سعد بودم در وقتی که آن امام زاده عالی
مقدار از اسب در غلطید و بخون خود آغشته کرد بدناگاه دیدم
خواستی بیرون آمد مانند آفتاب در رخشان و آفتاب را گویا بست
سید و بد بجانش نفس آن نوجوان و صیفر بود و احببنا و یا قوه عینا
و یا ثمره فزاد و یعنی ای حبیب من و ای روشنی چشم من و ای میوه
دل من پرسید که این خواتون کیت گفتند زینب دختر علی ابن
ابیطالب است دیدم که آن ستم دیده آمد و خود را بر روی نقش
آن نوجوان آنگذارد و آنوقت آن امام مظلوم آمد و دست زینب
خواتون را گرفت و بسوی خیمه برگردانید و از عمارة بن و افند منقول
که میگوید من نظر میجویم دیدم که در آنحال زنی از خیمه حضرت
امام حسین بیرون آمد و مانند ماه شب چهارده میدرخشید
و ندا میکرد که و اولاده و اُمم حجة قلبنا یا لیتنی قبل هذا الیوم
عمیاه او کنت و سدت تحت اطباق الثوی یعنی ای فرزندی من و ای
خوشحالی دل من ای کاشکی پیش از این کور شده بودم یا در زیر
خاک نهان شده بودم و این حالت را تمیذیدم چون آن زن بنزد
نفس علی اکبر رسید خود را بر روی نقش او انداخت ناگاه
دیدم که سببا الشهدا آمد و عبا بی بر سر آن خواتون انداخت

و دست او را گرفت و بسوی خیمه بر کرد و ایند بر حضرت باهل
فرمود نفس علی اکبر را بردارید و بنزد کشتگان خود بریدد
آنوقت آن نفس پاره پاره را برداشتند تا بجه خیمهها آوردند
موضع ششم در وقتی بود که آنروز بعد از شهادت علی اکبر داخل
خیمه شدند چنانچه شیخ مفید از جابربن عبدالله روایت کرده
که چون علی اکبر را شهید نمودند جناب سید الشهداء داخل خیمه
شدند گریان و نالان و از خود مایوس در آنوقت سینه خوانند
چون این حالت را از پد بزکوار خود مشاهده نمود عرض نمود
مَالِ اِذَاكَ تَنِي نَفْسَاتٍ وَ تَدِيْرُ طَرَفَاتٍ اِنِّي اَحْيَى عَلِيٍّ بَعْنِي اَيُّ پَدِ
تو را چه شده است که نزد بیگانه روح از پد الطهرت مفارقت
نماید و چشمها مبارک خود داد و در میدهی برادرم علی اکبر در
کجاست حضرت سید الشهداء در جواب آن طفل فرمودند تَكُوْهُ
اللَّسَامُ بَعْنِي اَيِدِ خَتْمِ بَرَادِرٍ تُوْرَا اِنِّي قَوْمٌ لَّيْمٌ شَهِيدٌ نَمُوْدُنْدُوْ
سکینه خواندن این کلمات جانسوز را از پد مظلوم خود شنید
فریاد و آه و زاری مهیج قلبیاه بر آورد و خواست که از خیمه بیرون
آید جناب سید الشهداء از عقب او روانه شد و فرمود مایکینه
اِنِّي اَللّٰهُ وَ اَسْتَعْلِ الصَّبْرَ بَعْنِي اَيُّ سَكِيْنَهٗ اِنْ خَدَّ بَرَسٍ وَ دَر
مصائب

مصائب روزگار صبر نما سکینه عرض کرد یا ابناء کیف نصبر
مَنْ قَتَلَ اَخُوْهُ لَمْ يَشْرَهْ اَبُوْهُ اَيُّ بَدِ جَابِجُوْنَهٗ صَبْرٌ غَايِد
کسی که برادر او را بقتل آورده باشد و جمعیت او را بکشد
نموده باشند و او را از وطن خود رانده باشند حضرت فرمود
اِنَّا لِلّٰهِ وَ اِنَّا اِلَيْهِ رَاْجِعُوْنَ **در** مجالس المنقین وارد شده است
که چون آدم و حوا بر زمین نزول نمودند و اسباب نعیش
و زنده گانی ایشان در دست شد و اولاد بسیاری از ایشان
بوجود آمد تا آنکه دختری اقلیم نام در غایت حسن و
جمال از ایشان بوجود آمد و چون آن دختر بخت و کمال
در رسید آن دختر را هابیل خطبه نمودند قابیل حسد بوده و
شکایت نمود بنزد آدم حضرت آدم فرمودند هَذَا مِنْ اَمَلِ
بَعْنِي اَمْرٍ اِنْ تَرَوْهُ مِنْ اَنْفُسِكُمْ فَاصْبِرُوْا لِحُكْمِ رَبِّكُمْ
قربانی کنید از صبرایت که قبول شد اقلیم از وجه او خواهد
بود هابیل مالدار بود کوسفندی بر کوه همدان و قابیل
زایع بود دست ز دعوی بر کوه همدان آتش سفید از آسمان
بریزد آمد و کوسفند را خورد و قربانی هابیل بدو قبول
مقدون شد چنانچه در آید شریفیه وارد شده و اَتَى عَلِيٍّ

در

بنا انبی آدم از قریب باقر با نا فلقتیل من احد هما ولم یقبل من الاخر
باری از این مرحله غضب و حسد قابیل مشتعل شد و در
مقام قتل هابیل برآمد ولیکن چون اوایل خلق بود نمیدانست
که بچه قسم باید کشت پس شیطان با ماری ظاهر شد او را انداخت
و سستی بر او زده مقتول شد قابیل اموخت آنگاه بومیکه آدم
بزیارت بیت المعمور رفت فرصت نمود سستی برداشت فرود کلاه
کوفسندان هابیل آمد و فنی که او در زیر دخت خوابیده
بود بقوت تمام سنگ بر آن خفته زد که مغزش پریشان شد
مقتول گردید اما ندانست که چه کند در جانی پیچیده بدوش
خود کشید و رو به بیابان تاجهل بوم میکشت متحیرانه تا زاعی
دید که بچنگال خود کودی نمود زاعی مرده را دفن نمود او
نیز چنین کرد رجوع بقوم خود نمود اما آدم چون رجوع
نمود از زیارت پس اولاد استقبال او نمودند هابیل را ندید
از احوال او سؤال نمود گفتند مدتی است ندیده ایم او را پس
هفت شبانه روز در صحرا میکشت تا در شب هشتم خوابید
هابیل در مکانی ایستاده فریاد مینماید یا ابتاه الغیث آدم
از هول از خواب جست مدهوش شد از آنکه جناب اقدس

الهی

الهی را بقلوب منکسره سیمای بده و مادری که بحسبیت فرزند عزیز
مبتلا و متحق شد باشد تو رحم و التفات تمامی است لهذا بجهت
تسلی خواطر آدم و تعزیت کوفی او خطاب الیه بجهت رسیدن
بنزول و برای آدم از هابیل خبر داری فقال الآن رایت
فی المنام کا المظلومین یستغیث فقال جبرئیل ان ربک
یقربک السلام و یقول عظم مصابک گفت بدان ای آدم که
قابیل مقتول نمود هابیل را در قیامت فریاد کنان بعرصه
مختراید فکی آدم ضامحا فقال یا اخی جبرئیل علمنی قبره پس
جبرئیل او را بر قبر هابیل آورد خاک را عقب نمود هابیل را
دید سر کوفته و تمام اعضایش بخون آغشته آن بده مهران خود را
با و میمالید و ناله میکرد بنوعی که ملائکه آسمانها بخروش
آمدند و این اشعاری که در عیون اخبار الرضا مسطور است
منجانب شعر تغیرت البلاد و من علیها فوجه الارض مغیر
تغیر کل ذی لون و طعم و قل بنا شاة الوجه ملیح فوالسفا علی
هابیل ابی قیل قد نضمنه الشریح حیا نجه ان بده مظلوم
کربلا همین که بر نفس نوحیوان خود علی اکبر آمد او را پاره پاره
غرقه بخون دید خود را با و میمالید سرا و را بدامن گرفت و

و اشک از رخسار مبارک او پاک می نمود و این اشعار در بیان بزرگی
یا کونیا ما کان اقصر عمره و کذا تکون کواکب الانهار
ای ستاره نابان چه بسیار کوتاه بوده است عمر تو آری چنین کوتاه
عمرند ستاره ها سحرگاهها تشبیه فرموده اند علی اکبر را ستاره سحرگاه
از اینکه علی اکبر با کثرت انوار صوری و معنوی آفتاب فلک
امامت پدید بزکوارش را بخواطر میداد مثل ستاره سحرگاه که
با کمال نور و ضیاء آفتاب عالم تا بر بخواطر میدهد و طلوع او را
بیاد می آورد و یا از اینکه علی اکبر در میدان شهادت پیش رو فلک
امامت یعنی پدید بزکوارش که بعد از او نور بخشی فضای سیدان
شهادت کرده مانند ستاره سحرگاه که در طلوع از افق پیش رو آفتاب عالم تابان
این الکوکب فی محل علوها کتوی صغاراً و فی غیر صغار
بدرستی که ستارگان در حالت بلندی آن هر آینه کوچکت دیده
میشوند و حال آنکه کوچکت نیستند یعنی ای علی اکبر اگر چه در نظر
انسان زمان کوچکت میمانی اما در حقیقت بسیار بزرگی که از
بسیاری علوم مرتبه و رفعت شان در انتظار ثلث انبیا زمان
کنجایش نداری که از بسیار اندکی دلی می بینند و تو را کوچک می
شمارند مانند ستارگان که در حالت بلندی ابتدا از بسیار
بلندی

بلند مکان کوچکت دیده میشوند اما در حقیقت بسیار بزرگی
و لقد جرت کاجرت لغایبه فبلغها و ابوک فی المضمار
و هر آینه بتحقیق روان شدی بشو شهادت مانند روان شدت
بشو مکانی یا امری از جهت دور یافت فایده عظیمی که سرعت و شتاب
داشتی پس فایده عظیمی که قرب حق تعالی و وصل محبوب حقیقی
بوده باشد رسیدی و دور یافت نمودی اما پلتن هنوز در
دام بلا می دنیا و معرکه جان کداز که بلا گرفتار است
جان ذک اغدا فی وجان ذک به شتان بین جواریه و جواریه
متصل شده ام دشمنان خود را و متصل شد علی اکبر رحمت پرورد
دکار خود را بسیار فوق است مابین اتصال او و اتصال من از
آنکه از اتصال من بنیت مکرانیت و رحمت و از اتصال او بنیت مکرانیت
فای انطلقت فانت اول منطقی و ایا نکت فانت فی مضمار
پس هر گاه تکلم میکنم پس تو اول تکلم منی و سخن من از تو است و هر گاه سکوت
میکم تو در دل مصیبت ندیده جانگدازی و از آن بهره نگیری یعنی در هیچ حال از تو
فراموش نمیکنم **عمل الحروف الذی قبل الایه فغناه قبل مظنة الانبیا**
راه یافت خسوف و گرفتگی بشو علی اکبر مانند ماه قبل از هفتاد و خوسوف
ماه پس پوشید و بر طرف خود تو را و پیش از آنکه بدر شدت است

تشبیه فرموده اند در نقصا عمر علی اکبر را که در اول شب بود و بکا
عمر نرسید بود که شهید شد بماهی که بکشد باشد و منخسف شود پس
فرمودند که خست یعنی مرگ راه یا باد پیش از آنکه بدوش یعنی کمال عمر برسد
وَكَانَ قَلْبِي قَبْرَهُ وَكَانَتْ فِي طَبَقِهِ مِثْرًا مِنَ الْأَشْرَارِ
و کویا دل من قبر علی اکبر است که از او خالی نیست و کویا علی اکبر در دل
من ستری است از اسرار که بیرون نمیرود و ستر این مطلب شاید این
باشد که هر کس بزیا آن شود مشرف شود و قبر آن شود و علی اکبر را
مشاهد نماید که سینه آن شود و مقابل سر علی اکبر است کویا آن شود
بز آن برین خود خطاب میفرماید که داغ این نوجوان که بر سینه من
واقع شد جراحتی است که هرگز خوب نمیشود و نایب است باقی است
شیعنا و ذوالایه که بر این مطلب مطلع شوند بمقتضا احادیث طیبیت
قلب ایشان بسوزد و در این واقعه جا کند از کربان و نالان شوند و
باین واسطه بفيض عظیم عزاداری آن شود و شرف یاب شوند
فَالْعَيْنُ نَوْمٌ وَالْمِثْمَةُ نَقْطَةٌ وَالْمَرْبُ بَيْنَهُمَا خِيَالٌ سَابِرٌ
پس زندگی خواب است و پیداری مرگ و مراد در بین خیالی است و در
گذر شاید این فرمایش از آن بزرگوار از باب تسلیم بوده باشد
چه بعد از آنکه زندگی نسبت بمرگ خواب بوده باشد و مرگ پیداری

پس

پس زندگی حقیقی و تنعم خالص از آن بود که بغم و اندوه از برای دیدن
خاصه علی اکبر امام زاده عالم مقدرات است که بعد از مرگ است چه
مرگ از برای ایشان در این هنگام نظیر پیداری کسانیت از اهل
دنیا که همه اسباب تنعم و نیوی او جمع باشد که بعد از آن پیداری
از لذایذ اسباب تنعم و نیوی بهره رود و کامیاب میشوند و نادر خواهد
بوده اند از آنها محروم بلکه خوابها بر ایشان باغم و الم مبتدا و گرفتار
بوده اند چنانچه مرگ اشرا و فجار بمقتضا آنکه زندگی دنیا در
حقیقت خواب است و مرگ پیداری عکس مرگ ابرو خواهد بود و
نظیر پیداری کسانیت از اهل دنیا در دنیا که همه اسباب نعمت و مشقت
از برای ایشان جمع باشد که خواب از برای ایشان نسبت به پیداری ایشان
راحت و پیداری ایشان در دنیا در رنج و تعب و گرفتاری هموار
و عموم و الآم و اسقام است پس صد و در فرد مذکور از جناب
امام علیه السلام از باب تسلی خواطر شریف خود بوده
وَالنَّفْسُ إِن رَضِيَتْ بِذَلِكَ آوَابَتْ مُنْقَادَةً بِإِزْمَةِ الْأَقْدَارِ
و نفس انسانی اگر راضی باشد باین بلا یا آبا نماید و اهی نباشد
تفاوت ندادد و در بهادرها قضا و قدر مقید و گرفتار است و در
هر دو احوال از قید مهارتها مقدرات خداوندی بیرون نیست

این فرمایش نیز که یا اذ باب قلی است چه در صورتی که رضا
و ابای نفس با انحاد نه تفاوت نداشته ترک جوع باید نمود
و بقدم رضا و تسلیم قضای صبر و شکر را باید پیوسته **ششم** از
امام حسین ۳ در صحیحی که بلا حاضر بودند چنانچه از حدیث
الشیعه نقل شده علی اکبر و علی اوسط و علی اصغر و محمد و عبدالله
و جعفر بقیم از علی اوسط که امام زین العابدین بودند همه
در کربلا شهید شدند **ششم** از قرعه غلام در شام بپرت
اهل بیت سیدانام مسلمان شدند سته نصرانی و دو یهودی
و یک شامی **اول** نصرانی که در روایت سهل ساعدی
در وقت ورود اهل بیت شام وارد است **دویم** نصرانی
مجلس یزید که حکایت خط نوشتن حسین را بیزید بیان نمود
سیم نصرانی مجلس یزید است در خصوص بیان حکایت کتبه
الخافرو بودن آن نصرانی از عظامی اهل روم و شهادت او
چهارم یهودی مسجد شام و قتی که سید الشاجدین خطبه
اداع نمود و بعد از اسلام او را یزید شهید نمود **پنجم** یهودی
مجلس یزید که از احفاد داود پیغمبر بود **ششم** شیخ شامی آن
که اهل بیت را شناخت و سخنان نا صواب گفت و بعد مسلمان
شد

و نفر

شد **شش** زن در شب زفاف حضرت فاطمه زهرا رجز میخواندند
چنانچه از کتاب زبده الفضایل احمد حنبل نقل شده **اول** ام
ام سلمه بود و چنین رجز میخواند **سرن** بعون الله یا جادانی
واستکبرند فيما مضی واتی **بارک** لنا واحفظ محبتنا عند **حرا** للظی
یا قاضی الحاجات **واها** لهذا العیش **واها** ذاها **واها** **دویم** ام هانی دختر
ابوطالب **ان** اباها سید الانام **وامها** مملیكة الايام **و** بعلها
سورة الاجام **و** کاسر الاوتان **والاصنام** **واها** لهذا العیش
واها ذاها **سیم** فاطمة بنت زبیر بن عبدالمطلب **واها** لهذا
واها ذاها **لواننا** فلنا المنی قلناها **ان** اباها و اباها **ها**
قد بلغنا فی المجد غایتهاها **واها** لهذا العیش **واها** ذاها **چهارم**
حفضه دختر عمر بوده **یا** اخری انظرین مصباح الدجی **ومن**
ها للناس کلا التجی **لؤلؤ** یکن المصطفی **وصیه** لیس له فی
الدهر کفوا یونجی **واها** لهذا العیش **ثم** **واها** ذاها **خام**
ان اباها کان خیر الناس **وامها** مملیكة الاجناس **و** عمها
الحرة **والعباس** **واها** لهذا العیش **واها** ذاها **چون** عایشه
در رجز خود مدح امیرالمؤمنین نمود حضرت پیغمبر را و عتاب
فرمود که قولی یا حمیرا فی حق علی **و** بعلها ذاها **والناس**

ششم ام آئین طوبی لها سیده النساء ان ابها خیر النبیا
و بعلها سید او صیاء طوبی لافل الارض و السماء و لها هدی
العیش و انا ذاهله شش مرغ در مصیبت آنسر و کوبیدن اول
غراب بود که خبر شهادت آنحضرت را بمدینه طیبه بجهت فاطمه معری
آورد و **دوم** چون است که قسمی از قطاب است و شکم و پرها
او سیاه است چنانچه در کتاب کافه مر و بیت که زنی از طایفه
کلبیه ماتم سرانی بجهت حضرت امام حسین بر پا نمود کسی مرغ
چون را از برای او فرستاد که استعانت جوید باواز و صیاء
او در ماتم امام حسین **سیم** حمامه داعیه است موافق روایت
کامل الزیاده داو دین فرقد میگوید در خدمت صادق **نهار**
بودم دیدم حمام داعیه که صحیح بسیاری نمود و بعد دیدم که
بسی آنحضرت افکنند بود مدت مدیدی پس آنحضرت فرمودند
که آیا میدانی که حمام چه میگوید عرض نمودم که خیر حضرت
فرمودند که لعن بر قتل امام حسین مینماید او را در خانه
خود نگاه دارد **چهارم** بومه است که بروایت کامل الزیاده
همیشه در معورها منزل داشت و با مردم اکل و شرب نمیجو
بعد از شهادت آنسر در در خرابها و صحراها و کوهها منزل نموجم
عصا

عصا فیرات که موافق روایت عوام راوی میگوید هر روز
نان خورد و میخورد و آن طیب و نان میخوردند و نمیکند روزها شوی
شد دیدم آن عصا فیرا از آن نان میخوردند و انتم که بجهت شهادت
آنحضرت است **ششم** مرغی است که در حوالی مدینه در باغستان
سبب شفای دختر یهودی گردید و از بالهای او قطرات خون
چکید و چشم آن دختر پنا کردید **شش** تکبیر که در اول نماز
مستحب است که به تکبیر اولنا حیه است بجهت این مستحب شد که
حضرت پیغمبر در اول نماز تکبیر الاحرام فرمودند که نماز
جناب امام حسین در پهلوی سجاده جبر بر کوه خود بودند
آنسر و چنانچه عادت اطفال است که آنچه جلد و پیکه و ماس
میگویند او نیز میگوید تکبیر گفتند و چون حضرت پیغمبر دست
داشتند که آواز امام حسین را بشنوند تکبیراترا مکرر فرمودند
ناشش دفعه بجهت شنیدن آواز آنسر و لهذا خداوند عالم حاجله
ان تکبیراترا در اول نماز مستحب نمود چنانچه در کافه و هندیب و فقیه
این حدیث مستطورات **باب هفتم** در ذکر اخبار این باب است
هفت مصیبت در شام بر اهل بیت سیدانام وارد گردید
که در هیچ منزل و مکانی چنان مصائب برایشان وارد نگردید

در هفتم در ذکر اخبار این باب است

چنانچه در جلد دوم تحفة الحسینیه از نغان بن منذر مدینه نقل نموده
که میگوید سه سال بعد از شهادت امام حسین در مدینه طیبه زیارت
پنجشنبه مشرف شدم چون داخل مسجد حضرت پیغمبر شدم دیدم که
مولا و آقایم حضرت سید الشهدا بن در نزد ضریح معطر منووس حضرت
پیغمبر ایستاده و دستها خود را بشکهای ضریح مقدس آنسود
زده بود و خطاب میمود که ای جد بزرگوار بجزئی که مصیبت
کاربان امت تو بر دور مراجع شدند و هتک حرمت ما نمودند
و راه را بر ما مسدود نمودند و امید ما را قطع نمودند و مردان
ما را کشتند و کودکان ما را ذبح نمودند و زنان ما را اسیر نمودند
و ما زاد و بدها گردانیدند آنچه خواستند و زاده داشتند پس باقی نمایند
از برای ما حرم می مگر اینکه هتک نمودند و قنات و خیشی ما را نجس
مقدسات ملاحظه نمودند و آنچه شتم و ضرب و طعنی که خواستند در
حق ما بجا آوردند نغان میگوید که آن مظلوم بعد از شکایات آن
خود را بگریه بلند نمود و میگفت و الهفا کشتد کسی که از اهل
بیت وحی و تنزیل و اصل امیما و نوح عزت بود و مثل داشت آه
و در فحوا آراسته علی التسان و تمسوا منا الجاریه یعنی بلند نمودند
سر مقدس منور او را بر سر بنیزه و از اهل بیت ما خواهرش کنیزی نمودند

فوا

فواخصا از ابن طلحی که بر ما وارد شد بعد از آن آن مظلوم غریب صحبه
زد و غش نمود فاجتمع علیه اصحابه و غلامه فاخذوه و اذ صباه
الی ذاده و کنت معهم یعنی جمع شدند بر او آنسود غلاما و اصحابا
او و برداشند آن مظلوم را و بردند او را بسوی خانه او و من بائنا
بودم پس چونکه آنحضرت را وارد حجره مبارکه او نمودند و از حالت
غشوه بخود آمد من هر دو کف آنسود را بوسید و عرض نمودم
ای آقای من از همه این مصایب که بر شما وارد کردید کدام مصیبت
صعبتر بود حضرت فرمودند ای نغان ندیدم مصیبتی که شدیدتر
باشد بر ما از آنزما بیکه ما را وارد بشهر شام نمودند عرض نمودم
ای مولای من چگونه بود آن مصیبت فرمودند فعلوا لنا سبعة
افعال لم یستعملوها من اسرنا الی ان وردنا الی الشام یعنی
بنی امیه هفت مصیبت بر ما وارد آوردند که از زمان اسیری ما
ناورد و در شام مثل آن مصایب بر ما وارد نیاوردند **الاول**
قد اخطوا علينا ساقین سیوفهم و مقیمین اسانهم حاملین علينا
و یضربوننا بکعب التسان و اسکنوا فی حوزة الشام الی ان
اجتمعوا علينا من اهل الطنابیر و المنزما میر جمعا کثیرا یفرحون
و یطربون و یضحکون یعنی مصیبت اول این بود که کافران بر دور

ما احاطه نموده بودند در حالتی که شمشیرها خود را کشیده بودند
از غلاف و نیزه ها خود را از دست نموده بودند و بر ما وارد می شدند
و بکعب نیزه ما را میزدند و در میان جمعیت اهل شام ما را نگاه
داشته بودند تا آنکه از اهل طرب و طنبور و فرما جمع بسیاری
بود و ما جمع شدند و آنکوه فرج و خوشحال می نمودند و میخندیدند
و بجهت اسیر شدن ما در طنبور میزدند **و ناسبا** قد اجتمعوا بین
الرویس و الاسادی فجمعوا راسی ابی الحسین و عمی العباس مقام
عزیزه عمی ذی نین دام کلثوم و راسی اخی علیا و ابن عمی قاسما محاذ
بالنقاة اخی مکینة و فاطمة و قسم الرویس بنسأ و یلعون مع
الرویس فکم من راسی بکب علی الارض بین قوائم المذکب یعنی در نیم
از آن مصائب این بود که سرها شهد را در میان اسیر آوردند
و سر بچه بز و گاو و عم عالمقدام حضرت عباس را بمقابل کجاوه
عمد ام زینب خواتون و ام کلثوم و داشته بودند و سر برادر مکر
علی اکبر و پسر عم قاسم را بمقابل ناقه خواهرم سکنه خواتون و فاطمه
و داشته بودند و سرها شهد از ما میا ما اسیران قسمت نموده بودند
آه آه باین اکتفا نمودند و در مقابل نظر ما با سرها متوجه
که بر بالای نیزه ها بودند بادی می نمودند در آنوقت بعضی از
از سرها



از سرها شهد از بالای نیزه ها بروی زمین در بین دست
و پای اسباب مخالفان واقع **و ناسبا** القوا علينا الماء و النار
الموقدة من سطوح الدور و البوت حتی اوقدوا عمامتی فها
قد رت علی اطفاها لانهم قد غلوا یدی ورجلی فادعوا علی
و ما اطفوا النار الی ان احتوق و انسی یعنی مصیبت سببی که آن
عقدان بر ما اسیران وارد آوردند این بود که آب و آتش از
بالای خافها و منورها بر سر ما میخند و اینقدر آتش بر سر بخورد
میخند که عمامه ام آتش گرفت و مشتعل شد پس من قدرت
نداشتم که شعله آتش از عمامه ام خواموش نمایم زیرا که در آنها
و باها سر اعل نموده بودند پس آن پوچان بومن رحم نمودند
و آتش از عمامه ام خواموش نمودند آه آه از سوختن سر بخورد
سوخت **و راجعا** و در نافی دروب الشام من طلوع الشمس
الی قریب الغریب فی جماع الناس و مضار بهم بالظنایه
و یقولون اقللوا هذه الخوارج الطاغیة فلا حرمه لهم فی
الاسلام من شئی یعنی ظلم چهاردی که در شام محنت انجام
بما نمودند این بود که ما را در دو خافها شامیا گردانیدند از طلوع
شمس تا قریب بغروب آفتاب در جایی که محل اجتماع مردم ما

۱۰۹



بود و جانی که اهل طنبور و طرب بودند و بطبور میزدند و
 ما را و امیداشتند و میگفتند بایشان این خادجیهای طاعی را
 بکشید که احترا می از برای ایشان در شریعت اسلام باقی نماند
و اما قَدْ أَنْزَلْنَا مِنَ الْمُطَانِیا وَ شَدَّ دُونَ الْجَبَلِ وَاحِدٌ وَ دُونَنا
أَهْلَ الْيَهُودِ وَ النَّصَارَى وَ يَقُولُونَ هُمْ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ قَدْ
قَتَلُوا آبَاءَكُمْ وَ أَهْلَهُمْ مُؤْمِنًا كَيْفَ قَتَلُوا مَنْهُمْ غَنِيظٌ فَلَوْ كَيْفَ يَا نَعْمَانُ
فَمَا بَقِيَ أَحَدٌ مِنْهُمْ إِلَّا قَدْ قُوِّعَ عَلَيْنَا مِنَ التُّرَابِ وَ الْأَجْحَارِ وَ
 الْأَشْجَابِ مَا أَرَادُوا بِعَنِي ظَلَمَ بِيَوْمِ كَيْفَ بَنِي امِيَّةٍ بَرَمَا وَارَدُورْدند
 این بود که در وقتی که ما را از شتران بر آوردند ما همه اهل
 بیت را بیک دیشما بستند بپنجاه هزار نفر و نصاری میگردانیدند
 و بایشان میگفتند که این گروه اسیران از خانه واده هستند
 که پدران شما را کشتند و دین شما را باطل نمودند و اگر کاشان را
 منهدم ساختند پس شما امروز تلافی نماید از اینها و غنظ
 قلوب خود را بسبب ازت و آزار بایشان خوا موش سازید حضرت
 سید الساجدین فرمودند ای نفعان در وقتی که آن ظالم باطن
 یهودی و نصرانی آن کلمات را بیا نمودند باقی نماند از اینها
 احدی مگر اینکه خاک و سنگ و چوب بجانب ما افکند آنچه
 خوا

خواستند **و اما** قَدْ اضْبَطُوا نَافِي نُتُوقِ بَيْعِ الْعَبِيدِ وَ الْأَمَاءِ
وَ هُمُؤَابَانِ يُبْعُونَنا فَمَا جَعَلَ اللهُ لَهُمْ بَعْنِي ظَلَمَ شَيْئَمِ ابْنِ بُوْدُكِهِ
 ما را با زادی که غلام و کنیز میفروختند ضبط نمودند و
 قصد آن داشتند که ما را بفرودند خداوند عالم از برای ایشان
 میسر نفرمود **و اما** قَدْ اسْكَنُوا نَافِي مَسْكَنِ عَنِي نَقْفَ لَا يُقْرَبُ
مَنْ حَرَّ وَ لَا يَزِدُ وَ مَا رَعُونَا حَقَّ رَعَائِنَا وَ كَتَمْنَا مِنْ شَدَّةِ الْجُوعِ
وَ الْبُورِ وَ خَوْفِ الْقَتْلِ إِلَى الصَّبْحِ مَرْتَجِعِينَ بَعْنِي مَصِيبَتِ هَفْتَمِ
 این بود که آن پدینا ما را در مکانی جا داده بودند که سقف
 نداشت و ما را از سرما و گرما نگاه نمیداشت آه بنی امیه
 حق رعایت ما را نمودند و ما اهل بیت از شدت جوع و سرما
 و خوف گشتن تا صبح مضطرب بودیم و آرام نداشتیم اللَّعْنَةُ
اللَّهُ عَلَى الظَّالِمِينَ هَفْتَمِ مکان است در روی زمین که
 قبله اهل آفاق است أَوَّلِ مکه معظه زادها اللَّهُ شَرَفًا دَرْتَمِ
 مدینه مشرفه که موضع دفن حضرت بنیامر و فاطمه زهرا و
 امام حسن و امام زین العابدین و امام محمد باقر و امام جعفر
 صادق علیهم السلام است سَبْتَمِ نجف اشرف که موضع دفن
 حضرت امیر المؤمنین است جَهْدَمِ کربلا می معلی که محل مرقد

حضرت امام حسین و باقی شهدای دیگر است **بجز** کاظمین که
محل دفن حضرت امام موسی کاظم و حضرت امام محمد تقی است
ششم سمرین رای که محل دفن حضرت امام علی نقی و امام حسن
عسکری و محل غیبت حضرت صاحب الامر **عجل الله فرجه** میباشند
هفتم مشهد مقدس منور حضرت امام رضا است و اینکه
حضرت امام رضا و قبله هفتم میگویند بجهت اینست که هرگز در
مکه معظمه میباشند ادراک بقبله نموده و هرگز در مدینه
مشرفه است ادراک دو قبله نموده و هرگز در نجف اشرف است
ادراک سه قبله نموده است و هرگز در کربلا میباشند ادراک
چهار قبله نموده است و هرگز در کاظمین است ادراک
پنج قبله نموده است و هرگز در سمرین رای است ادراک
شش قبله نموده است و هرگز در مشهد مقدس منور است
ادراک هفت قبله نموده است و هو العالم کلمی اولاد پیغمبر است
هفت نفر بودند سه پسر و چهار دختر **اول** قاسم **دویم** ابراهیم
سیم طاهر **چهارم** زینب **پنجم** ام کلثوم **ششم** فاطمه **هفتم**
هفتم دقیقه بودند و سوی ابراهیم جمیعاً از خدیجه بنت
خویلد بودند و ابراهیم از ماریه قبطیه که جادیه بود متولد شد

و زینب را

و زینب را با ابی العباس الریح تزویج نمود و دقیقه را بعماد
ابن عفان تزویج نمود و چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله
رفت دقیقه وفات یافت بعد از مراجعت از آن عزوه ام کلثوم را
نیز با و دادند بنا بر مذاهب عامه و از این جهت است که عثمان را
ذوالنورین گویند و جمیع اولاد حضرت رسول صلی الله علیه و آله
وفات یافتند مگر حضرت فاطمه زهرا که ششماه بعد از آن وفات یافت
باب هشتم در ذکر اخبار و احادیث ابن بابک در هفت
موضع بر علیا جناب سکنه خوانون دشوار گذشت اول
در لیلۀ عاشورا بود وقتی که حضرت امام حسین اصحاب را موعظه
فرمودند و ایشان از خدمت آن سر در رفتند و علیا جناب سکنه مطلع شد
دویم در وقت شهادت علی اکبر بود **سیم** در دفاع اول حضرت سید
الشهدا بود که عمر بن کعبه را بآیه ردنا الی حرم جدنا **چهارم** در وقت
و دفاع **دویم** آنسر بود که آنمظلومه کوبست و حضرت او را ساکن نمود
پنجم در وقت آمدن ذوالجناح بود بده خیام حرم محترم **ششم** در
وقت و دفاع آنمظلومه بود جسد پد بز کوار خود داد و قتلگاه
و غشوه آنمظلومه و شنیدن کلام شیعیان آن شریفیم الی آخره از
حلقوم بریده آنسر و **هفتم** در مجلس یزید بود در وقتی که یزید از

احوال آن مظلومه سؤال نمود و گریه در کلوی آن مظلومه کرده که دید
و جواب و سؤالی که بین آن مظلومه و یزید در آن مجلس واقع گردید
هشتم در خصوص خوابی که آن مخدومه دید؛ بود در آن مجلس پنجم
عید نقل نمود **هشت** نفر در صحرائی که بلا بود در زمین قلکاه و در
دمشق و در سرحد بن زمین کربلا و سرحد زاهد بعین غش نمودند
و غش کنندگان هشت نفر بودند **اول** زینب خواتون بود و آن مخدومه
دو سه وقت غش نمود **اول** وقت سرحد بن زمین کربلا در وقتی که
حضرت امام حسین شمشیر خود را اصلاح مینمود و میفرمود یا دهر
اِنَّ لَكَ مِنْ خَلِيلٍ اِلَى اَخُوهِ **دویم** در کلبه عاشورا بود موافق
روایت تحفه المحیبه بهمین قسم و در دیگر بلا **سیم** روز از بعین
بود در سر قبر برادر بزرگوار موافق روایت مهیج الایهوان **دویم**
از غش کنندگان حضرت امام حسین بود و آن سرحد در سه موضع غش
نمود **اول** در وقت وداع حضرت قاسم **دویم** در وقت وداع علی
اکبر وقتی که وصیت لیلی مادرش را با آن حضرت بیان مینمود **سیم** در
بالین نعل حضرت عباس وقتی که بی باره باره و سرشکافه و سینه
مجرع و دستها بریدند حضرت عباس را دید **سیم** از غش کنندگان
حضرت قاسم بود وقتی که وداع نمودیم بزرگوار خود امام حسین را

چهارم از غش کنندگان ام کلثوم بود وقتی که در جناح بده خیام
آمد **پنجم** از غش کنندگان فاطمه صغری بود در وقت غارت خیام
ششم از غش کنندگان سکینه خواتون بود در قلکاه وقتی که آن سرحد
بسکینه خواتون فرمودند که بشیعیان ما برشا که شیعیانی ما آن شرابیم
ما و عذاب فاذا کون فی الی اخوه **هفتم** از غش کنندگان طفل صغیره
آن سرحد بود در شام که دقیقه نام داشت و پدر را در خواب دید
و بعد از آن از این شدت غم و الم فوت نمود **هشتم** از غش کنندگان
جابر بن عبدالله انصاری بود در زاهد بعین در کربلا **نهم**
در **هشت** موضع بر سر انور آقای مظلوم و دستید شهیدان شورا
گذشت **اول** در منزل خود در منزل آن شقی و در قسم روایت
و در شده بیت روایت اینست که آن شقی بر انور آن حضرت داد
شور گذاشت و در آنجا از ترس زوجه خود پنهان نمود و بیت
روایت دیگر آنست که در صحن خانه خود در زیر طشت نهاد
و خود در نزد آن طشت خوابید و در نصف شب زوجه او صدا
تلاوت قرآن از زیر طشت شنید **دویم** در مجلس ابن زیاد
زمان تبسم آن لعین از مشاهده سر پر خون آن امام مبین و
و گریه آن حضرت در آن حین و سر گریه آن سرحد در آن حال **سیم**

در امواج ابکا مطور است **سیم** در مجلس ابن زیاد و حکام
مهام و برید و گهای کردن آن بود و آن بدین و خشت شدن
دستها او **چهارم** در مجلس ابن زیاد و سخن گفتن زن کاهنه بان
شقی که قم فضع قد مک علی قم عند ذک **پنجم** در حکایت مجوزی شام
و پنج زن که در غریبه بودند و اذیت بان سرانورد نمودند و آن غریبه
خراب شد و ایضا هلاک شدند **ششم** در منزل اول که بجانب
شام میروند که شرب می نمودند چهل نفر از آن اشقیاء دستی
ظاهر شد و بر حایط دیر نوشت **هفتم** در مجلس بزرگ ملعون
بود در وقتی که آن بدین شراب زهرها می نمود و از دو حجت
خداوند هیانه می نمود **هشتم** در مدینه طیبه در تبعیج بود در
مجلس مروان الحکم که آن شقی خوب برب و دندان آن در عالمی بود
باب نهم در ذکر اخبار این **بابست** از زمان و در و علیا جناب
ام کلثوم بگریه تا زمان و در مدینه رسول و در نه موضع بود آن
مخدده بسیار دشوار گذشت **اول** وقت سر و در زمین گریه
بود که آن مخدده ببرد و مظلوم خود عرض نمود که این وادی
هولناکی است و خوف عظیمی مرا عارض شده و جو ایسکه آن بود
بان مخدده فرمودند **دویم** لیلای عاشورا وقتی که کوبیدند و ناله سکینه را
دید

دید و سب آن پرسید **سیم** وقت عازم شدن سید الشاهدین
بجانب مخالفین و معاندین **چهارم** در شهادت علی اصغر بود که با سه
طفل کوچک از میان خیمه بیرون آمدند **پنجم** در وقت ورود شبکاه
و دیدن برادر خود را در خاک و خون غلظا و آن پیراهن کهنه که پوشیده
بود از بدن پاره پاره آن سرود بیرون نموده بودند **ششم** در وقت
و سر و در بکوفان و خطبه جانسوزی که انشا نمود **هفتم** در شام
در وقت شهادت نصرانی موافق روایت سهل ساعدی **هشتم** در
شام وقت دوانه شدن بجانب مدینه طیبه بود در زمانی که بزرگ غلظا
باند لنگار گفت بگیر این مال را عوض آنچه بشما رسیده است **نهم**
در وقت ورود بمدینه حضرت رسول با دل پر خون می فرمود
مَدِينَةَ جَدِّنا لَا تَقْبَلِنا فَبِالْحَسْرَةِ وَالْأَخْوانِ جِنائِنا بَعِيْنا بِمَدِينَةِ
جَدِّنا ما نَأْبُو قَبول مضرها و مکذرا که ما داخل تو شویم که ما قاتل اند
و حشر میباشیم **دویم** موضع بر آقای مظلوم ما و سرود شهید بسیار
دشوار گذشت **اول** وقتی بود که آن مظلوم غریب از مدینه
مهاجرت نمود و از محاورت روضه منوره جد بزرگوار و ما در
و برادر در عالم تقدار خود مأیوس شد **دویم** وقتی بود که از خوف
معاندین و مبغضین که مبادا هتک حرمت خانه خدا نمایند و بنا

جدال و قتال در محرم ذوالجلاول سازند حج را بدل بجهرم مفروضه نمود
و در کوه عرفات دلی از مناجات با قاضی الحاکم خالی ساخت و بادل
پر حشر توبه مبنی بنیوا نمود **سیم** وقتی بود که خبر شهادت مسلم بن
عقیل را با هانی بن عمره با آنستد جلیل دادند داخل خیمه شد و با دست
صغیر مسلم مهربانی نمود و دست بر سر صورت آن طفل میکشید و چنان
مهربانی نمود با طفل که آنده خمر عرض کرد که ای عم مهربان گویا بدو
شهادت نموده اند که اسرودن با من چنین مهربانی مینمایند حضرت نتوان
که خود را ضبط نمایند شروع نمودند بگریه نمودن و بعد اطفال
ببزد خود طلبست چون اولاد مسلم این گریه و زاری را شنیدند و بر آن
واقع جانسوز مطلع شدند عمامها از سر برداشتند و بوزمین
زدند و بشدت گریه نمودند چون آن امام مظلوم را حال را بدیدند
دید تا مثل فرمودند و قتل مسلم و در آنکه اهل کوفه همین انتحاری
بودند که اعانت نمودند بر قتل امیر المؤمنین و غارت نمودن اموال
برادرش امام حسن و خنجر بردن مبارکش زدند پس آنسرود
که نسبت بخوبیکه محاسن مبارکش تو شد بادی این قصه ها بید که
خبر شهادت رسول انحضرت بود بسیار قلب مبارک آنسرود **چهارم**
فرمود **چهارم** وقتی بود که وارد زمین کربلا شد و اسب انحضرت
کام

کام از کام بر نداشت حتی آنکه در بعضی اخبار وارد شده
که آنحضرت برنش اسب سوار شدند و هیچ بیت از آنها کام
از کام بر نداشتند و اسم آن مکان را پرسیدند چون نام کربلا شنیدند
فرمودند **هی و الله ارض کرب و بلا فعند هانفس السعداء و**
و بکی بکاء شد بد قال الراوی قد معت عین الحسین ثم قال اللهم
اقی اعوذ بک من الکرب و البلاء و قول فی موضع ذالک
پنجم در شب عاشورا بود در وقتی که اصحاب و احباب خود را
جمع نموده و ایشانرا مخلص فرمود و ایشان فرمود و لیاخذ کل
و جل منکم بید و جل من اهل بیتی و نفر قوا فی سواد اللیل و در وقت
صبح **هو لا و القوم قائمهم لا یزیدون غیرتی و موافق روایتی که از**
علیا حباب سکنه خواندن روایت شده اینست که آنحضرت فرمودند
و الله ماتم کلامه الا و یفرق القوم من نحو عشرة و عشرين یحیی
تم بخدا که هنوز کلام آنسرود تمام نشده بود که آن قوم ده ده
و پست بیت منفرد شدند و کسی از اصحاب باقی نماند مگر
قلیلی که زیاده از هفتاد و یکتر از هشتاد نفر بودند پس بلا حظه
نمودم که بید بز و کراوم سر خود را بز بر انداخته بودند و در خون
وانده بودند چون این حالت را مشاهده نمودم گویید در کلیم

گروه شد اما خود را حفظ نمود پس مراجعت نمودم بجمعیه و انشاء
از دیده هایم جادی بود چون عمه ام ام کلثوم این حالت را مشاهده
نمود فرمود عمه تو را چه میشود من کیفیت را بیا نمودم آنظلوم
فریاد و اعلیاء و اجدهاء و احسان و احسنا بلند نمود و میفرمود
تمید انم چگونه از این دشمنان خلاص خواهیم شد الی آخر الحمد لله
نهم قریب بزوال روز عاشورا بود وقتی که بعضی از اصحاب
آنروز و شهد شهادت نوشید بودند و بعضی مصمم جانفانی بودند
که ابن سعد عنید موافق روایت بخارا نوار آن کرده عداوت را
ترغیب و تحریص بجاده و منازعه عسکر قلیل و اصحاب جمیل
آنروز نمود و حصین بن نمیر را طلبید و او را با پانصد تنوانند
امر نمود که اصحاب آنروز را تیر باران نمایند آن پشیمانان
مظلومان را با بقیه اصحاب تیر باران نمودند و اسبها ایشانرا
پی می نمودند و محاربه ایشان بطول انجامید تا روز بیست و یکم
و شد بد شد قتل و قتال در آن مقربان ذوالجلا و انکافران
نتوانستند حمله آوردند بر آنحضرت و اصحاب او مکر از یکجانب
پس عمر سعد پیاده کان سپاه را فرستاد که از جانب راست و
چپ حمله نمایند و احاطه بر آنمظلومان نمایند پس انکافران نفر
یا جهاد

یا جهاد نصر از اصحاب آنحضرت را جدا می نمودند و بربت بک حمله
و آوردند و بر ایشان تیر میزدند و ایشانرا بد وجه رفیع شهادت
میرسانیدند و موافق روایت ابو مخنف شمر ولد الزنا بنویس حمله
آورد که نزد بیت بنیام محترمه اهل حرم رسید تا آنکه آن شقی
نیزه خود را بچینه زنان فرو برد و آن ظالم زبان برید خود
نذا بر آورد علی بالتار حتی افرق بیوت الظالمین چون اصحاب
آن مظلوم این نوع پھیائی از آن می شود دیدند بیکد فعه بر حمله
آوردند و فرمودند و ای بر تو ای شمر میخواهی بسوزانی حور
و رسول خدا را آن ظالم پھییا گفت بلی پس سرور مظلومان و بد
گاه خداوند منان نمود و عرض کرد اللهم لا یغفرک بالشمران
مخرق جسد یوم القیامه بالتار پس شمر ولد الزنا در غضب
شد و بانگ بر لک زد که وای بر شما بیکد فعه حمله برید
بر ایشان تا آنکه همه ایشانرا از میان بردارد پس آنکروه بیکد فعه
بر اصحاب قلیل آنروز حمله و در شدند و آن سعادت مندانی
از هم مشرف نمودند و از طرف راست و چپ بر ایشان تیر
می انداختند و اصحاب آنروز و بعضی از این حمله مجروح و بعضی
مذبوح و بعضی بر سر می خاک افتادند پس شمر ولد الزنا

باز اشقیاء و بجان خیمها محترمه روان شد چون زهیر بن قین
آنجا که را مشاهده نمود باده نفران اصحاب سعادت مآب آنحضرت
حمله برانقوم پهنیا آوردند و آن ملا عینا را از خیم حرم محترمه
دور نمودند ای شیعه آیا در آن کبر و ذار که لشکر کفار کشتی شکسته
آن نوح بیابان کربلا را چهار موجه نموده بودند و از هر سمت حمله
بر آن کشتی نجات و اصحاب آن شفیع عصا نموده بودند بر آنظلم
غریب بسبب شکست و قتل احباب و انصار و از یکسخت گوی
هوا و از جانبی آتش خندق دور خیمها و از طرفی کوه و غبار و
اسلحه کارزار و شهادت احباب و انصار چه رود **نظم**
سپاه ظلم چه بود کار کفر کشت محیطه حسین چه نقطه توحید در
میان افشاده بعقل گفتیم از اولاد آدم اول کبیت که بخت خورشید
مقبول از مغان افشاده جواب داد که اول حسین بود حسین
که همنام بیلا هاناکان افشاده **هفتم** وقتی بود که از نماز عمت
ظلم عاشورا فارغ شدند از کثرت درد و الم شداید و سخن گفت
انصار و اعوان و بجانب پرده کبان حرم محترم نمودند که
از خیمها بیرون شوند و اصحاب و جاننشان آن زنان بسک
و پی معین را مشاهده نمایند و اهتمام ایشان در جاننشان
و اعانت

و اعانت محذرات عصمت و طهارت زیاد تر شود و کیفیت آن
بعد از این ذکر خواهد شد **هشتم** در وقتی بود که آن امام مظلوم
آن اشقیاء را موعظه مینمودند و ایشان صدای هیاهو بلند نمودند
که آواز موعظه آن امام مظلوم را نشنوند چنانچه در تفسیر العینیه
نقل نموده ام که چون آنسرود از میان خیمها بیرون آمدند و بنزد
انقوم پهنیا رفت و خواست موعظه چندان ایشان بجهت اتمام حجت
اذا نماید ایشان صداهای خود را بلند نمودند که کلام آنسرود را
نشنوند پس آنسرود بایشان فرمود که ساکت شوید پس آنکروه
ابا نمودند از ساکت شدن و از استماع کلام آن امام انانمانا آنکه
آنحضرت بایشان عتاب فرمودند که **و لیکم ما علیکم ان ننصوا**
الی فکتم عوا قوالی و انما اذعواکم الی السبیل الرشاد انقوم
پهنیا باز ساکت نمیشدند آنسرود فرمودند وای بر شما چو
ساکت نمیشوید و چو گوش بسخن من نمیدهید **شیعه** بقصود
نما سخن را که این قدر محبوب خداوند باشد که در وقت
مناجا او نداد رسد که **نشأت صوتک ملا لکلی الی الحوه وهم**
چنین سبب شود بجهت آن آواز که شش تکبیر در اول نماز سجده
شود باین حال آنکروه خسران مآل گوش با آواز موعظه آن

مقرب ذوالجلال نمایدند **نهم** وقتی بود که شمر مرده بود و داد
صحرائی کربلا شد و آنملعون در سرد ز پنجشنبه یا جمعه نهم ماه
محرّم الحرام نامه از این زیاد داشت مشتمل بر چند مضمون که از
آنجمله این بود که ای عمر بن سعد من نفرستادم تو را بسوی حسین
که دفع شر از او نمائی و نه اینکه با او مدد از نمائی و نه اینکه بشاگرد
سلامت با او بدی و نه آنکه عذر از جانب او طلب نمائی و نه
اینکه تو در نزد من شفیع او باشی ملاحظه نما اگر حسین را
با اصحابش محکم من در آید و اطاعت من نمودند ایشان را
بسلامت بنزد من نفرست و اگر قبول ننمودند امر را بر ایشان
ثبوت بگیر تا اینکه بقتل دو آردی ایشان را و مثلۀ نمائی یعنی
اجزای بدن ایشان را از یکدیگر جدا نمائی زیرا که ایشان مستحق
این عمل میباشند و از آنجمله در آن کاغذ نوشته بود فات
قللت الحسین فاطمی الخیل صدده و ظفره فانه غانت ظلوم
ولست ادی ان هذا یضرب به بعد الموت شیباً ولكن علی
قول لو قد قتلته لقتلت هذا به و نیز در آن نامه نوشته
بود که هرگاه تو ای عمر سعد ای نمودی از فرمان من را
گذر امارت لشکر را بشمر زیرا که او در آنحال امیر لشکر
خواهد

خواهد بود و ما مواسات که تو را بکشد و سر تو را از برای
من نفرستد **دشتم** شمر شریح با چنین نامه و فرمانی در سر آمد
نا سوعا وارد صحرائی کربلا شد و چون ابن سعد از مضمون
نامه مطلع شد اطاعت آن شقی نمود و موافق روایت تحفة
الحسینیة بجهت آن امان خطی که آنمرد و در بجهت عباس و برادران
او عبدالله و عثمان و جعفر کوفه بود سبقت نمود از آنکه
شاید ایشانرا بخندد و فریب از آنسرور جدا سازد غافل
از آنکه اگر ایشانرا پاره پاره نمایند دست از یاری و اعانت
آنحضرت بر نخواهند داشت بادی موافق روایت ارشاد عمر
سعد بد نهاد دو بعسکر خود نمود که یا خیل الله اربکم وبالجنة
ابشری لشکر بنما سوار شده و بجانب لشکر قلیل و عسکر
جلیل آنسرور نهادند در آنحال آن امام مظلوم در پیش روی
خیمه نشسته بود باین طریق که زانوهای مبارک خود را با لاله
آورده و ملحق نموده بود بیک مبارک خود و دستهای
مبارک خود را در پیش زانوهای خود آورده بود و شمشیر
زانوهای مبارک خود را گرفته بود و سر مبارک در بالای
زانوهای خود نهاده بخواب رفته بود و این نوع نشستن

مبارک است ان ابنه را از باطن
 است که در آن روز
 است که در آن روز
 است که در آن روز

اشخاصی است که هم و غم و الم بسیاری دادند علیا جناب زینب
 همینکه صدای همهمه و صیحه و هیا هو و هاهله آنفروه ناصوابا
 شنید سراسیمه ببالین برادر خود دوید و عرض نمود یا اخی
 اما قنوع هذه الاصول **ابدا** که نه نفر از عم زاده کان انشور در
 مسکه و با تو کفر در آن غرضه که ای کربلا بیخ اهل جور و جفا شهید گردیدند **اول** عبدالله
 بن مسلم بن عقیل بود بعد از رخصت از خالوی بز و کوار خود
 حضرت امام حسین در سه حمله نود و هشت نفر را بقتل آورد
 و موافق روایت ارشاد از عمر بن مسعود یقوی بر ائمه مظلوم وارد
 کردید و موافق روایت تحفة الحسینیة ائمه مظلوم از بسیاری
 و کوشش قتال دست خود را بوسه نموده بود که تیرا نملعون
 بدت مبارکتی رسید **هادی** به تیر کین قضا هر دو کینشان
 دو عضو آن هدف تیر کین کان آمد **دویم** محمد بن مسلم
 ابن عقیل بود و آن جوان بعد از رجز سیزده نفر از آن
 اشقیادا بدو ک فوستاد آخر الامر بضرب ابو جرح اسدی که
 از سکان روزگار و لقیط بن جهنی که سکی بود جهنی شربت
 شهادت نوشید **سیم** جعفر بن عقیل بود بعد از فرزندان
 مسلم آن نوجوان بی بدیل بخدمت آن سید جلیل آمده و

و بعد

و بعد از مرخص شدن و رجز خونین جهل و بیخ نفر از آن اشقیادا
 بدو ک فوستاد و آخر الامر بضرب بشر بن سوط همدان یا عمرو
 ابن عبدالله خشمی بدو رجه شهادت رسید **چهارم** عبدالرحمن
 ابن عقیل بود که بخون خواهی برادر و کربت بعد از رخصت
 و رجز هیفده سوار را بقتل آورد و آخر الامر بضرب عثمان
 جهنی شربت شهادت نوشید و کیفیت کشتن قاتل عبدالرحمن با
 مختار در سردر الغار فین و تحفة الحسینیة نقل نموده ام **پنجم**
 عبدالله بن عقیل بود که بعد از رخصت و رجز جمعی را بقتل
 رسانید و الاخر الامر بضرب بشر بن حوط بمنزله شهادت
 رسید **ششم** محمد بن ابوسعید بن عقیل بعد از رخصت و
 رجز و کشتن جمعی از آن اشقیادا بضرب لقیط بن باسر جهنی
 شهید گردید **هفتم** جعفر بن محمد بن عقیل بود و بعد از آن
 بز و کواران نوبت باولاد جعفر طیار رسید که ما در ایشان
 بنا بر تصریح بعضی از ثقات زینب خواتون بود **اول هفتم**
 محمد بن عبدالله بن جعفر طیار ابن ابطالب بود بعد از ر
 و رجز و کشتن ده نفر از آن اشقیادا بضرب هشل تمیمی شربت
 شهادت نوشید **هشتم** عون بن عبدالله بن جعفر بود که بعد

از جزیره نرسواره و هجده پناهنده را بقتل آورد و آخر الامر
مضرت عبدالله بن بطنه طائی شهید کردید ای شیعه در
حینک بایه پسر عم حضرت پیغمبر که عبیده بن الحارث بود
شهید کردید با وجود اینکه هفتاد سال از سن شریفش
گذشته بود و حضرت امیر المؤمنین و حمزه بن عبد المطلب در آن
حینک مظفر و منصور شده بودند اما هفتیکه چشم حضرت پیغمبر
عبیده افتاد نقدی ملول و متغیر الحال گردید که وصف آن نتوان
نمود با اینکه مظفر و منصور شده بود و قاتل خود را بدردک فرستاد
بود چشم حق بین حضرت پیغمبر در ماتم پسر عم خود که باین قلب
منیرش بریان بود ای شیعه عنیدانم چگونه تقریر نمایم قصه پر
حسین مظلوم را که در آن غزوه کبری و داهیه یوم العاشر از آن
ان عزماده کا انشایع یوم الجزا بدست شقی ترین اهل جور و جفا
شراب شهادت نوشیدند هنوز خون از حلق تشنه بکین جوان جاری
بود که نوجوان دیگری نمای شهادت منمود و هنوز برادرش نفس
برادر خود را از زمین بر نداشتند بود که برادر خود طحی میشد
هکی جان نثار و هکی وفادار و هنوز کامی از تعیش ندهد کافی
دنیا شیرین نموده بودند و جمیعاً در مقام رضا و تسلیم مسلم بودند

لی

بلی شهیدان جامه خونین پسندند خون رخسار خود را بکین پسندند
نه خواه میقتد فضیلت خداوند عالم در خاک تربت حضرت امام حسین
فرموده که در خاک قبر هیچ پیغمبری و وصی پیغمبر و امامی از فضائل را
قواند نفرموده **اول** اینکه بجز بر تربت آن سرور باعث قبولی نماز
میشود چنانچه حضرت صادق فرمودند التجرود علی تربت الحسین
بخیر من الحسب السبع **دویم** اینکه تسبیح خاک کربلا هر دانه که در دست
بدو ذکر می ثواب بیست تسبیح دارد **سوم** اینکه هرگاه کسی کلام طفل
خود را تربت آن سرور بردارد چنانچه آکیر در مس تاثیر مینماید
و او را طلا مینماید خاک کربلا مس وجود آن طفل را از کثافات
پاک نموده طلای حقیقی که محبت اهل بیت باشد مینماید **چهارم**
اینکه در لحظه هر میقتی که باشد از عذاب امین است **پنجم** آنکه در آن
الا کبریات که هر مرض و درد که بیدرمانی را دوا و شفا است **ششم**
آنکه آن تربت معطر منور مثل ادعیه و حوز تا شود دارد و حامل
خود را از آفات و مکاره و بلیات حفظ مینماید **هفتم** آنکه باعث
این میشود که هرگاه در متاعی با مالی بگذارد آن متاع و مالی را
از سارقین و قطاع الطریق حفظ مینماید **هشتم** آنکه هرگاه اصل
دریا و ساکنین کشتیها را امواج دریا مضطرب سازد و ابواب

چاه از چهار جانب برایش آمد و در کرد خلاص و نجات خود را از
آن بحر ذخار بانداختن قدری از آن تربت معطر و در یاداند
و باین وسیله از آن انقلاب و اضطراب رهایی یابند **نهم** آنکه
تحفه و هدیه حوران غیر سرشت است در دار دنیا و باعث دوستی
و مینای هفت است و در دایره عقبی زیرا که در هفت نفس و قری
و کوی نیت که باعث دوستی یابی آن شود در گردن قیامت
خاک معطر که بلا را خداوند علی اعلا در اعلا در جا هفت نصب
میفرماید و آن خاک پاک جمیع اهل هفت را روشن می نماید چنانچه
خودشید عالم را روشن می سازد و هرگاه کسی خواسته باشد بخاک
که بلا نظر نماید نتواند چنانچه خودشید چشم را خیره می نماید **چشم**
حاک که بلا را کسی نمیتواند درست مشاهده نماید **زنان** پیغمبر
بعد از وفات پیغمبر نه نفر بودند و همه زانی که آنسر و گرفته
بودند تیسره بودند مگر عایشه که در شش سالگی معفوره شد
و در نه سالگی زفاف واقع شد و **زن اول** آنسر و خدیجه بنت
خوید بود **دویم** سووه بنت زمعه **سیم** عایشه بنت ابوبکر
و این هر سه زن را در مکه آنسر و تزویج فرمودند **چهارم**
حفصه بنت عمر **پنجم** ام سلمه بنت امیه **ششم** ام حبیبه بنت
سفیان

سفیان و این شش زن از طایفه قریش بودند **هفتم** جودییه از بنی
مصطلق **هشتم** صفیه بنت حی ابن اخطب **نهم** زینب بنت جحش
که زن زید بن حارثه بود و بعد از وفات آنحضرت او وفات یافت
پس از همه زنان آنسر و **زن دهم** آنحضرت میمونه بنت حارث
خاله ابن عباس و زینب بنت خزیمه و زنی از بنی هزیر که همه
منور نفس خود را با آنحضرت و زن دیگر از طایفه بنی کلب و دیگری
از بنی کنده پس مجموع زنان آنسر و چهارده نفر بودند **السلام**
باب دهم و اخباری که متعلق باین بابست در تحفه الحسینیه
روایت نموده ام که حضرت موسی در وقتی که مشغول مناجات
با قاضی الحاجب بود بدگاه خداوند عرض کرد **اَللّٰهُمَّ لِيْ فَضْلًا مِّمَّنْ**
مُحَمَّدٍ عَلٰى نَبِيِّ الْاَلَامِ یعنی ای خداوند بچه چیز فضیلت داده است
پیغمبر آخر الزمان را بر سایر امتهای دیگر جناب اقدس احدیت
فرمودند که فضیلت دادم ایشان را بسبب ده **حاصلت** که با ایشان
است حضرت موسی بدگاه **اَللّٰهُمَّ لِيْ فَضْلًا مِّمَّنْ** که چیت آن حاصلتها
تا آنکه امر تمام بنی اسرائیل را که بجا آوردند آنها را جناب اقدس
اَللّٰهُمَّ فرمودند که آن حاصلتها نماز است و زکوة و روزه و حج
و جهاد و نماز جمعه و جماعه و تلاوت قرآن و آموختن علم و عاشق

الصلوة و الزکوة

حضرت موسیٰ اعظمی که در آن نه خصلت را آموختم اما عاشورا
نداشتم و می رسید که ای موسی عاشورا که می نمودن و خود را
نسبیه بکری که کشته کان نمودنت و سرشیه خونند و بویاداشتن
عزای سبط پیغمبر از زمان است ای موسی نیت هیچ بنده از
بنده کان من در این زمان که بگرید یا بگرید کسی را بفرزند
پیغمبر مگر آنکه واجب میشود از برای او هفت و کسی که انفاق
نماید از مال خود در دوستی فرزند زاده پیغمبر از طعامی یا در
یاد یاری مگر آنکه برکت میدهم من از برای او در دنیا
هر دردی هفتاد درهم و پاسبان داخل هفت میشود و امر زید
میشود کسان او باذن من و عترتی و جلالی ما من رجل امره
سال دفع عینیه فی یوم عاشورا او غیره قطره واحدة الاکتب
که اجزای شهادت یعنی ای موسی قسم بعزت و جلال خودم
که نیت هیچ مردی با زنی که جاری بشود داشت او بکف و بو
صورت او در روز عاشورا یا غیر عاشورا مگر آنکه منویم از
برای او اجزای شهادت که در راه من شهید شد باشد آنچه از
اخبار مستفاد میشود اینست که راس مبارک حضرت امام حسین
در ده موضع تکلم بتلاوت قرآن و موعظه داشتند که آنها نمود
اول

اول در خانه خولی در زیر پشت صورت مبارکش بر روی خالی بود
و تلاوت قرآن مینمود در **بسم** مقابل غریبه دیدن ادم موافق روایت
ادشاد این آیه را تلاوت نمود ام حسب ان اصحاب الکهف و الیقین
کأنؤمن ایماننا عجبا **بسم** در وقتی که در بازاد صرافان کوفه او نیند
بودند موافق روایت ابن شهر آشوب شخصی فرمود و شروع بقرائت
سوره کهف نمود تا رسید بان آیه شریفه انهم فی سعة استوا برهیم
فوزناهم هدی فلم یزدکم الا ضلالا **بسم** در وقتی که در کوفه
برد و ختی او نیند بودند این آیه را تلاوت مینمود و تسبیح اذین
ظلموا ای منقلب یقلبون **بسم** از مشیر الاخوان نقل شده روایتی
میکوید دیدم سر مقدس آستر بر بالای نیوه بود و قرائت مینمود
این آیه را قسب کفیکم الله وهو التمتع العظیم **بسم** روایت این
و کیده است که مشهور است **هفتم** در وقتی که سر آستر در
مجلس این زیاد بود موافق روایت ابی مخنف شعلهما اتق از
این زیاد بلند شد و آن شتی روی بفرار نهاد ناگاه سر آستر در
بعضی درآمد بکلام فصیح و بلیغی که همه اهل مجلس شنیدند که بگیا
فرار مینمائی از این آتش سوزان اگر در دنیا بتو نرسد در آخرت
بتو خواهد رسید **هشتم** در شام موافق روایت حجاج شخصی تلاوت

قرآن میگوید تا باین آیه رسیدم حَسْبَتْ آن رخ سربارک انشود
بسخن درآمد که عَجِبْتُ مِنْ اصْحَابِ الْكَهْفِ قَتْلَى وَجَمَلِي نَهْمٌ موافق
روایت مشین الاخران سید الشهدین بیزید فرمودند آمدند
دارم که صورت مبارک بپن بزرگوارم را به پنم بیزید در جواب
گفت هرگز نخواهی دید در آن حال سرانسرود در میان طشتی بود
و در ستمالی بر سر می او بود ناکاه اند ستمال بلند شد و سر بپن
فصبح او از بر آورد السلام عليك يا و لداه السلام عليك يا علي
دلم در مناقب السعاده روایت شده که ملعون سرانسرود را در
توبه اسب خود نهاده بود و سوار بود که ناکاه سربارک انشود
بسخن درآمد و فرمودند فوقت بين راسي و جدي فرق الله
بين محمد و عفتت الى اخر الحديث بیان ای تعزیت دارو ای شیعه
بقرارد که مسافدا از اخبار و آثار ائمه اطهار اینست که علیا جناب
قرین و نج و عقب اعنی حضرت زینب ده مرتبه سراسیمه و حیران
و مضطرب و لرزان از خیمه بیرون آمدند و تنزل در جمیع
مکانات اکنند ند مرتبه اول در وقت ورود بزینب گویا بود
دو وقتی که حضرت امام حسین شمشیر خود را اصلاح می نمود و این
اشعار را میفرمود که يا وصراف لك من خلیل مرتبه دوم و غرض
تاسوا

تاسوا بود و در وقتیکه شمر سرود و در باد روی کیوان بشیر
حضرت امام حسین آورد و در آنوقت انشود و خواب بود علیا
جناب زینب ببالین برادر مظلوم خود آمد و قالت يا اخي انا
هذه الاصوات قد اقتراب بعنی ای برادر این آوازها را میشنوی
که جانزد بیک شده اند توقع الحسين راکش پس انشود و سربارک
خود را از بالای زانو بالا گرفت مرتبه سیم در شب عاشورا بود
در وقتی که انشود میفرمود يا وصراف لك من خلیل ای علیا
جناب زینب خوانون از کلام انشود و پستاب شده گریان شده
از جا برخاست و ذامان جامه اش بزمین کشید میشد و با سر
برهنه از خیمه بیرون رفت تا آنکه بنزد بیت انشود و خود سر
و سائید و قالت و آنکلاه کاش پیش از این مرده بودم و موت
پن و ماد و برادرم امر و تازه شد ای جان نشین کدشتکان و
ملجأ و پناه آیندگان پس آن بزرگوار بسو عمه ام نظری فرمود و گفت
ای خواهر چاهم تو را شیطان نبود و بقضای الهی باضی باش و دیدن
حق بین انشود و پرواز انست مرتبه چهارم بعد از ادای نماز
ظهره و ز عاشورا بود چنانچه از ای مخفف نقل شده که چون حبيب
شهادت شد بسبب شهادت حبيب آنکس ای و بشره مبارک انشود

ببیند یا کردید ز هیر بن قین عرض نمود که ای مولا این چه آنکس است
که از روی مبارک شما ظاهر گردید السناء الحق آیا ما بر حق نیستیم
مظلوم شهید فرمودند بلی و آله الخلق اقی اعلم یقیناً اقی انماکم
على الحق والهدى الذی یرضی به الله ورسوله یعنی بلا خداوند
که خدایق را آنزیده است که من و شما بر دین حق و بر راهی هستیم
که خدا و رسول او بان راضی میباشد پس ز هیر عرض کرد که
که ای مولای من پس چرا اذاه نمیبانی از برای من قتل یا تازیانه
و ارد هشت و نهم آن کردم و ملاقات نمایم رحمت پروردگار
غفور رحیم را و موافق روایت ای محقق چون آنکه در عالم از نماز
جماعت فایز شدند تعریف و ترغیب نمودند اصحاب خود را بر تپان
و جهاد و فرمودند ای اصحاب کرام این هفت است که درها
آن کشوده است و لفرها او بهم متصل است و میوهها آن سید
است و اینست رسول خدا و ایشانند که شهید شده اند در راه
خدا و جمیع ایشان انتظار قدم شما میکنند و خوششالی بنمایند
از رفتن شما پس حمایت کنید دین خدا و دین رسول او را و دفع
نمایند شر دشمنان از حرم رسول خدا و حرم دریده او بعد
از این کلمات آن غریب مظلوم رو نمودند بان یکس از اهل عراق
دباور

و با او از بلند ندا بر آورد و بزنان حرم محترم خود فرمودند که
پس و ن بیاید از خیمها نترسید مشرات الشور و مهمک الجیوب
یعنی یعنی آن ماتم زده کان از خیمها محترم پس و ن آمدند
باموی پریشان و کویا نفا دیده و کویه می نمودند زنا اهل
حرم مظلوم رو نمودند با صاحب آن سرور و میفرمودند عشر
المسلمین و یا غضبه الموحدين الله الله في ذرية نبيكم غاروا
عليهم و خاموا عنهم یعنی ای گروه مسلمانان ای فرزند نوحید
بنظر در او دیده و متذکر شوید پروردگار خود را نسبت
بذریه پیغمبر خود و حمایت نمائید ایشانرا و دفع نمائید شر
دشمنانرا از ایشان بعد از آن حضرت امام حسین با و از بلند
با نشان فرمودند يا امة التنزيل وحفظه القرآن خاموا عن
هؤلاء المحرمين ولا نفسوا عنهم یعنی ای امت تنزیل و حافظان
قرآن حمایت نمائید از جهت یاد ای ابن زنان سوخته جا چون
اصحاب با و فای آن سرور این نوع کلیاترا از مظلوم شنیدند
همه کوبستن کوبیت شدند و عرض کردند باین رسول الله
جا آنها ما فدای جا تو باد و خوشتر ما نگاه دارند خون تو باد
بجدا قسم که بخواد رسیدتو و اصحاب تو مکروهی و حال

آنکه در بجز مادی حرکت نماید پس آن مظلوم فرمودند خدا شما
از قبل ما جزای خیر دهد و بشارت باد شما را به هشت **مرتبه**
گوید اگر چه در این حدیث بیرون آمدن آن محدوده مخصوصه
منصوص نیست لیکن بسیار استبعاد دارد که همه زنان حرم را
آن سید مظلوم تا حکم بخروج نماید و همه از خیام حرم خارج
شوند و آن محدوده خارج نشود **مرتبه پنجم** در مصیبت علی اکبر
بود چنانچه سابقاً مذکور شد **مرتبه ششم** در شهادت عبدالله
ابن الحسن بود چنانچه از ارشاد شیخ مفید نقل شده است
مرتبه هفتم وقتی بود که آن مظلوم غریب بابک پاره پاره و
وجیم آغشته بخاک و خون بر روی زمین گریخته افتاده بود
و معینی بیاد وی نداشت و سر مقدس بر روی خاکها کرم کرد
هاده چون زینب تا توان از احوال آقای مظلوم مطلع شد طاق
طاق کردیده و مضطرب الحال با نهایت اندوه و کلال از خیمه
پروان آمد و خوجت زینب من القسطا طرهی تنادی و
اخواه و استیاده و اهل پستاه و بر وایت حمید بن مسلم خوجت
زینب بنت علی و قوطاه بچولان پهن از قیها و آن محدوده در
نهایت اضطراب میفرمودند **لینت التمام انطبقت علی الارض**
دلالت

و **لینت الجبال تدککت علی التهل** و بعد از آن دو بجانب سر
نمود و فرمود یا عمر بن سعد ایقتل ابو عبد الله و انت تنظر الیه
چون آن محدوده این کلام را فرمود آن بد بخت دو سیاه این انقلاب
و اضطراب را از آن مظلومه مشاهده نمود خود را نتوانست ضبط نماید
اشک از دیدن آنها او جاری شد بر روی بخشش فرود بخت و
و موافق روایت ارشاد آن بد نهاد جواب آن محدوده را هیچ نداد
پس آن مظلومه از غایت اضطراب و انقلاب دو بجانب لشکر
شقاوت اثر نهاد و فرمود و تحکم اما فیکم من مشایق یعنی وای بر شما
آید و میا شما بایت مسلمانان نیست که بر برادر مظلوم غریب رحم
نمایند **مرتبه هشتم** وقتی بود که آن سرور اختیار آن قوم اشرار را
موعظه فرمود و چون دید که سخن در آن سنگین دلان تأثیر
نمیکند بسوی خیمه مراجعت فرمود در حالی که اشک از دیدن
آن سرور جاری بود **مرتبه نهم** در وقتی بود که آن سرور با سر
بوهنده و فرق شکافته و محاسن پر خون و سینه مجروح و قلب
مقروح بد رخیام اهل حرم آمد که با رچه از ایشان بگیرد و
جواحت سر خود را به بندد و کیفیت واقعه جانسوز با این قسم
است که آن بز کوار در آن کبر و داد نقد و مقاتله و مجادله

با اشار نمود که جوارها بسیار بر بدن آن قدوه اخیار واقع شد و
از کثرت جوارها و جویای خون ضعف بر آن مظلوم ناتوان غالب گردید
پس در آن حال موافق روایت بحار الانوار آنسر و در اختیار سگ
دست از تیر و جدال کشید و توقف فرمودند که شاید
استراحت فرمایند که ناگاه از لشکر اعدا سگی آمد و بر پیشانی
انورش که محل سجود خداوند معبود بود برخورد و خون
از جبهه مقدس آنسر جاری شد پس آنسر در جامه خود را
بدست مبارک بلند نمود که خون از جبهه منور بر طرف سارند
که آه آه ناگاه تیری بجانب آنسر در دهان فاشد فانه سهم بخند
مستوم که ثلث شعب فوق السهم فی صدقه پس ناگاه تیر زهر
الودسه شعبه از لشکر عدوان بجانب آن آقای شهیدانها
شد آن تیر آمد بر سینه مقدس آنسر و در نشست و خون مثل
فواره جاری شد آن مظلوم غریب فرمودند اللهم الله و با الله
و علی امت رسول الله پس سر مبارک بجانب آنما بلند نمود
و بدو گاه خداوند عالم عرض کرد خداوند تو میدانی که این
کوه میکشد شخصی را که اسر و زبر روی زمین فرزند مغربی
غیر اند او نیست پس آن مظلوم آن تیر را گرفت و از پشت سر خود
پسند

بصیرت پوشیده نیست و خداوند متعال که منزه است از جسم و صورت
پس ظاهر نمود آن غضب خود را بر اهل کفر و طغیان بسبب ظهور حجت
در آسمان و این ایام خواهد بود الی یوم القیام بسبب نشانه بزرگی
مصیبت آن فخرانام اگر کوفی بایست در این غضب عالم منهدک و آن
آن بالمره منعک شود جواب اینست که بی جای انداشت که بر اهل
عالم وارد شود عظیم تر از آنچه بر قوم نوح و صالح و عیسی و ذکریا و
و ام انبیاء دیگر وارد شد زیرا که این خون کمتر از خون ناقه صالح نبود
که بجهت آن چندین هزار نفر را خداوند قهار هلاک نمود و دیگر که این
خون عیسی نبود که بجهت آن خون هفتاد هزار نفر کشته گردید و این خون
کتر از معصیت کوسا له پرستی نبی ساریل نبود که چندین هزار نفر
بسبب آن هلاک شدند و این معصیت کمتر از نافرمانی قوم نوح نبود
که همه عالم را خداوند قهار غرق نمود و سهل تر از معصیت اصحاب
سبت نبوکجهت آن معصیت گروهی هلاک شد و بلکه مثل این معصیت
از هیچ امتی و گروهی بظهور نرسیده است لکن وجود مبارک سید
الکابدین و زین العابدین در روی زمین بسبب دفع عذاب
و دفع اشتعال قهر خداوند قهار از اهل دوزخا و گردید چنانچه
نقره جامعه کبیر که و بکم فتح الله و بکم یختم و بکم یزول الغیث و بکم

میشک التماسه ان تقع علی الارض وغیر این از فقرات دعوات شهادت
این مطالب است بادی موافق روایت سید ابن طاووس مظلوم ناتوان
بعد از کشید بتوان مستحق بنیان و از قفای مبارک ضعف و سستی
آن مجروح بقرار واد کرده و محطه توقیف فرمود و صریحاً از آن کرده
اشاره که بنزدیک آتش رود ابراهیم آمد بر میکشند که مباد خون آن
غریب مظلوم بر گردن ایشان وارد کرد و تا اینکه ناکاه ماعولی که از
قبیله کنده بود و او را مالک ابن سیر میگویند بنزد آن نزد کرد
آمد و بزبان بریده خود آن دکبنا برآه شام داد آه آه باین عمل
شنیع اکتفا نموده شمشیرش خود را بلند نموده و بر فرق همایون
آنسید جلیل زد که برنی که از خز بود و بر سر مظلوم غریب بود
قطع شد و شمشیر بر سر او نش نش بخوبی که آن برنی بران خون
شد موت گوید که کو یا مراد عامه مطهر آتش بود باشد چنانچه در
تحفه الحیدیه تحقیق این مطلب شده و کلام علامه مجلسی در حله
العیون که فرموده که مالک بن سیر ضربتی بر فرق آتش زد
که عامه آتش بران خون شد شاهد این مطلب است باری
اتملعون و انفرین نموده و عامه مطهر را بر زمین انداختند
و موافق روایتی که در هیچ الاحزان و مخزن البکا نقل شده
بجانب

بجانب خیمها روان شدند ای شیخا آباد و آنرا که آقای شهید
با سر برهنه و فوق شکافته که خون از آن جاری بود و بر جان
انورش روان گردیده بود با آنحال بدر خیام اهل حرم آمدند و
چشم زنان داغدار و دختران نکار و خواهران زار بر فرق
شکافته و سر برهنه آن امام عالیقدر افتاد چه دلی داشتند
و چگونه خود را در آن مصیبت عظام ضبط مینمودند و چگونه ناله
و فریاد مینمودند بادی چون آتش در بد خیام اهل حرم رسیدند
پارچه طلب نمودند چون آن پارچه را آوردند و بدست مبارک
آتش در دادند آن مظلوم آن پارچه را بر آن جواست بست و
و کلاه از بالای آن بر سر گذاشت و عامه همایون بر آن بچید
و اهالی حرم خود را ندادند که یا زینب یا ام کلثوم یا قتیله یا
فاطمه علیکم منی السلام زینب خوانتون پیش آمد و عرض کرد یا ام
ایقت با موت حضرت فرمودند کیف لا یقن و لیس معین
ولا نصیر زینب عرض کرد برادر جان حال که چنین است این
زنان سوخته جانرا بمیدینه حید ما بر سر آن امام مظلوم فرمودند
صیها صیها اگر دست از من بر میداشتن خود را مهلکه نمی انداختم
و کاتم غیر بعید کعبه دیوتونکم امام الرکاب و یومونکم سو



۱۰۵۷

سؤال عذاب یعنی کویا ز ما بسیاری نکشت که شمارا مانند بندگان
 در جلا و اسباب برانند و میباشند شمارا بدی عذاب آن مخدوره
 چون این سخنرا شنید اشک از دیده هاجاری نمود و فریاد
 برآورد که زاهداناه و اقله ناصراه و اشوم صبا هاه پس دست
 برآورد و جامه خود را چاک نمود و موی سر خود را پریشان نمود
 و طلب آنچه بر صوت افورند آنسرود چون احوال خواهر را با این منوال
 دید فرمود مهاک یا بنت المرقتی ان ابکاک طویل یعنی آدم باش
 اید خنق علی مرتضی که بعد از این کویه تو بسیار است گوید
 اگر چه در این روایت بیرون آمدن مخدوره از خیمه مذکور نیست
 لیکن بعید است که آقای مظلومنا و سرور شهیدنا با هم مجروح
 و قلب مجروح و سر برهنه و فوق شکافته از میدان بیخیمه جمعیت
 نماید و آن خزینه زار در خیمه آدم و قرار داشته باشد مرثیه دهم
 وقتی بود که آن خزینه زار در خیمه نشسته بود که ذوالجناح با سر
 و بال پر خون خبر شهید آنسرود را با هلی حرم رسانید چنانچه در
 تحفه الحیدیه تفصیل ابی مطلب مسطور است تمام شد این و چیزی

شرفیه در ایل و هم ماه مبارک رمضان فی سنه اکتبه العبد
 حقیر العاصی المذنب محمد محسن شبه روزگار متوقع مستم
 از برادران ایمان که در وقت مطالعه این و چیزی شریفه
 این کتب درستان درستان لام مظلوم رابع و آخرین بر طالع
 خیر بود آنروز زانید و اعلام با همین مظلوم ادرک

وام باید لایم مطاف در شش ماه صوم در عالم سفلی
مصر سید سجده در روز عاشر انکسیت بهمان تکلیت بر زمین
و دست خود را بسوزان به جهت آسمان مراد داده بود اگر بود نام
نصف آسمان بر کون ^{مستطاب} و شش ماه در لعمه عمر بنور ^{مستطاب}

دقیقه حاسد بصدای آمد در عوم جسد رسول ^ص و کعبت ناز بجا آورد
و تقدیر کرد که مبارک و بفرح مفسر صدر خواب است و بگویند بود
در عالم حدیث و پدرش بیغمه ^ص و در حدیث ^ص و با ولد بفرح
العراق ریت بدردش نیاید و لب بحرم حدیث رسول ^ص برادر از خواب
بیدار کرد ^ص و لعمه ^ص

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

يا طهوج الذي ينقد العباد من اطلق
والظنك يا الله يا بقی اذ و فی افاضت ال
سند ای بعد بعد طاعون او باء عنی حاصل
هذه الدعاء بحکم ولد العطار علیها و علی ابائنا

الصلوة طهوج

این یک کبریه برادر از خواب بیدار کرد بکریته و سب از خواب بیدار
در کربلا روز نهم ماه محرم که ششم حرام زاده وارد شد با شش ماه از سفر
وارد زمین کربلا شد و این بویه ^ص هم سبب کرد که با طه و فخر
شهر و ادبیت بر سر سعدان نامه و کرده دید و شش ماهی شنیده
با امام حلی ^ص خلوت نمکنند و در این نامه ایالت کترو شش ماه
یا که بیعت بر از امام حلی ^ص بیکر ما الله همان خدکس همان این سعه
و شش ماه ^ص بدیدند از این زیاده اقل کسبید تر حکم
انعام حلی ^ص فرودم و شکر بد کنان بسو ^ص حلی
شکر رسیدن اطفای ^ص و همای ^ص بدیدند ^ص
در وقت که در ^ص برادر برادر ^ص برادر ^ص برادر ^ص
زین ^ص کشته ^ص برادر ^ص برادر ^ص برادر ^ص
صدوق ^ص برادر ^ص برادر ^ص برادر ^ص
از خواب بیدار ^ص فرمود ^ص برادر ^ص برادر ^ص
قدم رسول ^ص بود ^ص برادر ^ص برادر ^ص

لما حصل ذلك بعد شهر فرود از اردبیل در جمعه سی و نهم فروردین
باز از تبریز عقیق حودت خنجر فرنگ حودت شمشیر مسیحی خورج و
در القعه ۱۳۹

آمدند خدمت سلطنت در اثناء آنکه در عمارت سعید سلطانیه در محراب حضرت امیرالمؤمنین
آنرا از در برین محراب پوشیدند و از آسمان فرود آمدند و حتی آنرا از زمین پوشیدند
و از آسمان بارید آنرا تا سینه ایشان رسید و در آنجا از سر بلند و صدای آسمان
که در آنجا شنیدند و از آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
آمدند خدمت آن حضرت و فرمودند آنرا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
هیئت رویت مراط استاده هر سر سینه آن مصلوبه گرفته بجا نشاندند
و هر سر سینه در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا

الصوم والصلوة

عليك مني السلام

هداية

